



دوشنبه ۱۹ آذر ماه ۱۳۵۸ هجری شمسی

طغیان علیه
امریکا

۸ صفحه

ضد انقلاب
در نیکاراگوآ

۸ صفحه

بحثی در ریشه‌های بحران

آذربایجان سهم فراوانی در انقلاب اخیر ایران دارد. قیام تیرین، چهل روز پس از کشتار قم از نقاط تعیین کننده انقلاب ایران بود همانگونه که انقلاب مشروطه به نحو چشمگیری از قیام مردانه و شجاعانه مردم آذربایجان مایه گرفت.

ما باید خود را از زیر بار همه عوامل نفوذی بیگانه و غارتگران بین المللی خلاص کنیم

اسفندیار امیر خیزی

اعلیای و سادق به حقوق اجناسی، سیاسی و اقتصادی توده‌ها، همه سیاسی و مایه‌های موجود انقلاب را به تحکیم قدرت‌های اجناسی و رانین نیروهای انقلابی از سطح سیاست عمومی کشور و تحکیم مواضع قدرت بر اساس خودخواهی ما

مسائلی است که وجود آنها در داخل رژیم‌های فاسد سرمنشاء دگرگونی و انقلاب و نارضایتی‌های عمومی خلق‌ها و توده‌های ملت فراز می‌گردد هنگامی این مسائل اساسی و ضروری در پرتو فراموشی می‌افتد که دست‌اندرکاران به جای تنظیم این اساسی بر پایه مشارکت همه نیروهای

آذربایجان اتفاق می‌افتاد و آنچه بعدها در سایر نقاط کشور در تاثیر شکل و ترکیب کنونی قدرت در داخل رژیم اتفاق می‌افتاد بطور کلی از این واقعیت جدا نیست. وظیفه دست‌اندرکاران هر انقلاب و تحول پس از پیروزی و بلافاصله، تنظیم اساسی راه‌حل‌های

بلکه کرمان و سایر نقاط کشور را نیز در بر می‌گیرد آنچه می‌باید در کرمان و

داخل شکل و ترکیب قدرت و اثار مختلف ناشی از آن باید جست‌وجو کرد و این مسئله نه تنها آذربایجان

آذربایجان بپرسود پیوست ریشه‌اش را به در اجا و به مشکلات آن بنگه در

۱۶ آذر، روز مبارزات دانشگاه



بزرگ‌نیا - قندچی - شریعت‌رضوی

شکست سکوت با فریاد گلوله‌های استبداد در دانشگاه تهران

کردنای تنگین ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ علیه حکومت ملی و عهد امپریالیست دکتر مصدق را هماهنگ شدن دو امپریالیست انگلیس و آمریکا و بند و سانسور و خفایش توده‌های

جهان بینی مترقی و نوسانات قدرت

صحت از ضرورت توافق بر حداقل (یا حد مطلوب) هائی در مرحله ی کنونی مبارزه ی ملت ایران بود و پدیدنی صادقانه به آن تا از نشست و تفرق اجتناب شده امکان وجودی که ممکن و با معنا باشد فراهم گردد در بنبرش این حداقل، بنوا، اعتقاد به پایه ها و موازینی ضروری است. اصالت انقلاب ایران و ساخت آن (مجموع عناصر تشکیل دهنده اش) اصالت رهبری بلد مورد قبول باشد. اگر که در لدم اول نسبت به این چارچوب کلی تفاهم نباشد، ایجاد دوستی و مبارزه ی مشترک معنا ندارد. در حوز و حوش همین قالب کلی است که عناصر متضاد (مثلا سرپرندگان رژیم سابق با مهربه های امپریالیسم و بیگانه) حلف می‌شوند. در همین حال، این موضوع به معنای پذیرفتن بی چون و چرای همه چیز و نداشتن موضع انتقادی نیست. اما، مبارزه دو راه عمده دارد. اگر اصل و مبنا مورد قبول است می توان مبارزه ی سیاسی کرد در غیر اینصورت باید اسلحه به دست گرفت و برای ریشه کن کردن چنگل، در رژیم گذشته، چون بالاخره ثابت شد که بساط از اساس حرف مفت است و در هیچ شرایطی نباید به فساد و دربرزگی و نوکری بیگانه گردن گذاشت. در نهایت تمام گروهها به

نگاهی به مسائل اساسی انقلاب

اسلام کاظمی

هفته گذشته شورای هماهنگی جنبش یک بازی بی‌بند ارستال روز انقلاب را آغاز کرد. دوستان شروع بحث را به عهده اسلام کاظمی گذاشته و آنچه در زیر می‌خوانید حاصل پس است که گفته شد و موعظت بعد سایر فوستان با شرکت خود را در بحث. مسائل مختلف انقلاب را از دیدگاه جنبش مطرح خواهد کرد.

هر روز که از عمر انقلاب می‌گذرد بیشتر متوجه می‌شویم که انقلاب ما، در هر حال نه تنها نهادهای حاکم دوران حکومت سر نیزه در داخل کشور را درهم ریخته، بلکه

نظام برنامه ریزی شده ابرفردنیا و امپریالیسم را نیز چه در سطح منطقه - افریقایی و چه در سراسر جهان دچار عدم تعادل کرده است. ما امروز حواس ترین لحظه‌های



کار بیشتر، مصرف کمتر راه اساسی مبارزه با امپریالیسم و وابستگی است

بحثی در ریشه‌های بحران

بقیه از صفحه اول

نکردن واقعیت مفهوم انقلاب و یا تجاهر نسبت به آن است. و این تجاهر و یا درک نکردن واقعیت مفهوم انقلاب نه تنها در مرزهای ملی و قومی بلکه در مرزهای بین‌المللی نیز می‌تواند کشور ما را به بن‌بست‌های انفجارآمیز بکشاند.

آنچه پاکستان شرقی را از پاکستان غربی جدا کرد و آنچه رژیم کمونیستی پل پوت را در کامبوج وادار به قتل عام میلیونها انسان و گرسنه رها کردن میلیونها انسان دیگر کرد و آنچه سرانجام بسیاری از انقلابها را به دیکتاتوری و خفقان تازه می‌کشاند نتیجه همین درک نکردن مفهوم واقعی انقلاب و یا تجاهر نسبت به آنست. اگر مردمی در محدوده های جغرافیایی خاص در تمامیت ملی خود به عدالت اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی نرسند خواه ناخواه به عوامل مذهبی و نژادی و زبانی مورد تفاوت خود در داخل تمامیت ملی گرایش پیدا می‌کند و این عوامل وسیله و انگیزه اظهار ناراضی و طغیان آنها در برابر قدرت مرکزی که حاضر به قبول واقعیت‌ها و تمکین در برابر آنها نیست قزاق می‌گردد.

در انقلاب ما فقر و ناراضی عمومی ناشی از خشونت و فساد رژیم سابق در روحیه مذهبی توده‌ها به ایجاد وحدتی سراسری برای مبارزه منتهی شد. این فقر و ناراضی و احساس سرخوردگی می‌تواند در تعصب‌های قومی و نژادی و مذهبی و زبانی زمینه‌های تازه‌ای از وحدت برای طغیان در برابر قدرت مرکزی بدست آورد.

هر قدر قدرت و عوامل و امکانات اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی و سیاسی بین مردم و اقوام مختلف یک ملت عادلانه تر و منطقی تر و انسانی تر توزیع شود، انگیزه رجوع به اختلافهای مذهبی و نژادی و زبانی برای اظهار ناراضی و شوق وحدت ضعیفتر می‌شود و بر عکس هر قدر قدرت مرکزی و سیاستمداران صدرنشین در تقسیم عادلانه قدرت و امکانات اجتماعی و اقتصادی زندگی بین مردم ایالات بی اعتنائت باشند، اتکالی مردم به وحدت عوامل نژادی و مذهبی و زبانی خود برای مبارزه با قدرت مرکزی بیشتر و خواست‌های آنها براساس این اختلاف‌ها سنگینتر می‌شود. آنچه در آنریایجان بوقوع پیوست باید با توجه به این مسائل درس عبرتی بس بیدار کننده برای دست اندرکاران سیاست کشور باشد.

نتیجه چشم پوشی از مسائل ضروری و حیاتی انقلاب و پرداختن به رقابت‌های خصوصی برای انحصار کردن قدرت و ایجاد محیط رعب و وحشت برای تحمیل سکوت و خاموشی و مسلط کردن هیجانات احساسی بر افکار و عقول و دامن زدن به تفرقه و نفاق بین مردمی که اکثریت آنها صادقانه به انقلاب معتقد هستند و در راه تحقق بخشیدن آن فداکاری کردند و به ایجاد یک دگرگونی واقعی در برقراری عدالت اجتماعی و اقتصادی و ریشه کن کردن بنیادهای فساد و اختناق و استثمار داخلی و بین‌المللی دارای وحدت نظر هستند و حاضرند در این راه هرگونه محرومیت را تحمل کنند نتیجه‌اش بروز بحرانهایی است که اکنون مناطق غربی و شمال غربی کشور ما را فرا گرفته‌است.

بنا بر این اگر با وضع موجود با روشن بینی و واقع گرایی روبرو شویم و واقعیت‌های ناشی از انقلاب را

بدون خردخواهی و مصلحت‌جویی های فردی و گروهی مورد توجه قرار دهیم میتوانیم از بن بست‌های سیاسی کنونی در سطح سیاست بین‌المللی و داخلی کشور خارج شویم.

معمولا در امواج بحرانی، راه حل‌ها بدون حضور نیروهای واقعی جامعه می‌تواند شکل بگیرد و از بالای سر این نیروها در حالی که در کار کشمکش بین خود و تفرقه وجدانی از هم هستند به ضرر انقلاب و هدفهای اساسی و اصل آن و به نفع نیروهای ارتجاع داخلی و خارجی جامعه عمل بی‌بوشند عقل و منطق حکم می‌کند که در کشاکش بحران هر چه بیشتر از ایجاد بحرانها و مشکلات تازه تر خودداری شود و هر چه سریعتر بحرانهای موجود براساس مصلحت عمومی انقلاب و منافع اساسی توده‌های محروم جامعه مادر

سطح داخلی و جهانی حل و فصل گردد. در وضع موجود باید نیروهای مولد و آماده و مستعد جامعه هر چه سریعتر به مراکز تولید و کار و فعالیت‌های صنعتی و کشاورزی و عمرانی و آبادانی بازگردند. وحدت نیروهای مترقی و وفادار به اصول اجتماعی و اقتصادی انقلاب که هدف اصلی آن رهایی جامعه از اسارت اقتصادی و خفقان سیاسی و عقب ماندگی اجتماعی است و مشارکت همه آنها در قدرت سیاسی کشور اساس پیروزی بر بحرانهای موجود است.

در این راه طبیعی است که با بهره‌گیری صحیح از شمول و هدایت رهبری امام آنچه می‌تواند جامعه را از بحرانهای کنونی اجتماعی و اقتصادی و سیاسی نجات دهد بازگشت به راه حل‌های عملی براساس آزادی و استقلال و دموکراسی واقعی است.

مسئله در این نیست که در این معرکه کی می‌خواهد پهلوان و قهرمان شود. مسئله در این نیست که قدرت سیاسی نصیب چه فرد و یا چه گروهی می‌گردد. مسئله اینست که همه قدرت سیاسی و نظامی و اقتصادی کنونی ما قادر به درگیری در یک کشمکش تضعیف کننده و نابود کننده داخلی و بین‌المللی نیست.

اگر پایه تصورات و اعتقادات مسلکی و سیاسی و اجتماعی ما اینست باید بگوئیم که این پایه برآب است و این تصور سراسری بیش نیست کسانی که به این تصورات و تخیلات دامن می‌زنند هدفی جز گل آلود کردن محیط برای تحمیل نظم خاص خود بر جامعه ندارند. ما قدرت نبرد با همه نیروهای مخالف داخلی و خارجی را در یک جبهه و در یک زمان نداریم، ما باید خود را از زیر بار همه عوامل نفوذی بیگانه و

غارتگران بین‌المللی خلاص کنیم. اما این یک مبارزه دقیق و طولانی است که باید براساس حفظ دستاوردهای انقلاب و نیفتادن در دامهای گوناگون که در راه نابودی کردن نهضت انقلابی ما در داخل و خارج تعبیه می‌شود انجام گیرد. دستگاههای تبلیغاتی دشمنان ما از اعمال تهدید و هیجان‌انگیز ما مایه‌هایی برای عجز و حقایق خود و همچنین بخطر افتادن منابع حیاتی دنیا می‌سازند و از این طریق برای انجام توطئه‌های خود در جهت نابودی انقلاب ما افکار عمومی مردم دنیا و مخصوصا جهان مرفه و مصرف کننده غرب را به گمراهی می‌کشاند. برای رسیدن به هدفهای مطلوب باید وسایل مطلوب و موثر برانگیخت، تا با حداقل ضرر به حداکثر منفعت در زمینه نابودی نیروهای داخلی و خارجی مخالف انقلاب رسید.

کشمکش شتافتند. ولی غافلگیر شده بود. من و یکی از دوستانم نزدیک معرکه شدیم. ناگهان دیدم قندچی آخ گفت و به زمین نشست. «سیف» یکی از بچه‌های توده‌ای دبیرستان شرف را دیدم که فرار کرد و یک شینی آهنی را که تصور کردم چاقو بود در جیبش گذاشت. بعدا گفتند میخ بزرگی بوده است. «سیف» هم یادش به خیر. بعدا توده‌ای حرف‌های شده بود، یعنی فردسازمانی حقوق بگیر و خیلی فعال و مشهور بود. در سالهای بعد از ۱۳۴۰ شنیدم که درستان در کارگاه برادرش که مقاطعه کار شده بود خودکشی کرده است. جنگجویان متفرق شدند. ما چند نفر ماندیم و قندچی که از پشتش خون می‌ریخت. او را بلند کردیم و روی دست از وسط خیابان منبریه تا اول امریه بردیم. یک ماشینی رسید و دیگر من ترفقه. سه نفر از همکلاسانش او را به بیمارستان سینا بردند. بیست روزی در بیمارستان بود. یک روز هم من و همکلاسانم بادست گل به عیادتش رفتیم. می‌گفتند اگر آن میخ که به ستون فقرات رسیده بود، یکی دومیلیمتر جلوتر رفته بود، نخاع او را پاره کرده و در نتیجه حداقل او را فلج کرده بود.

هیچ آن روزها را فراموش نمی‌کنم و سئوال‌های مادرم را که باید جواب می‌دادم چرا لباس خونی شده است.

وقتی درسال پنجم متوسطه شنیدم قندچی عاقبت شهید شده است می‌فهمیدم کسی که ازجان و صمیمانه مبارزه می‌کند به استقبال شهادت می‌رود. اگر با آن میخ پیاچاقو نشد، با گلوله... و امروز خوشحالم که می‌بینم خون قندچی‌ها در رگهای دوستان جنبشی جاری است.

مهندس ح - رادپور
دانش آموز سابق دبیرستان شرف

بقیه از صفحه اول ۱۶ آذر

رضوی در محوطه دانشکده فنی شهید شدند و با ریختن خون پاک خود جنبش دانشجویی را در ایران جانی تازه دادند.

از آن سال به بعد، هر سال دو دسته به استقبال شانزدهم آذر یعنی یادبود شهادت شهدای دانشکده فنی دانشگاه تهران می‌رفتند. اول دانشجویان که از شروع آفرماه بزرگداشت این روز تاریخی جنبش دانشجویی را تدارک می‌دیدند و دوم در برابر آنها دستگاه استبداد پهلوی که تمام نیروهای خود را برای جلوگیری یا سرکوبی این مراسم تجهیز می‌کرد. ولی علیرغم تلاش تمام دستگاههای جاسوسی و سرکوب کننده دستگاه، هر سال دانشجویان به استقبال خطر می‌رفتند و در گرامیداشت این خاطره پرسرمانانه شت اعتراض خود را با چهره پلید استبداد خون آشام رژیم دست نشانده پهلوی می‌کوبیدند.

برقرار باد حرکت انقلابی جوانان و دانشجویان این امیدهای انقلابی ایران. استوار باد پیوند جوانان و دانشجویان با خط سیر اصل و مردمی انقلاب مردم ایران.

خاطره‌ای از آشنائی با یک شهید انقلابی قندچی

دبیرستان شرف جزو چند دبیرستان پیشرو مبارزات ملی و ضد امپریالیستی جوانان بود. از سالهای پس از شهریور ۱۳۲۰ نام این دبیرستان همراه نام جوانان دانش آموز مبارز و معلمان مبارز برده می‌شد. آن روزها تعداد دبیرستانها محدود بود و مشهورترین آنها البرز و فیروز بهرام و دارالفنون و شرف بودند. دانشگاه تنها دانشگاه تهران بود و دانشسرای عالی و فقط نزدیک دوازده هزار دانشجو بیشتر نداشتیم.

جلال آل احمد معلم دبیرستان شرف بود و نام بسیاری از مبارزان روشنفکر ایران را می‌توان از میان دانش آموزان و معلمین گذشته دبیرستان شرف یافت. سالهای مبارزات ملی برای ملی شدن صنعت نفت ایران از سال ۱۳۲۹ شروع شد و تا سال ۱۳۳۲ به اوج خود رسید. من هم در آن سالها دانش آموز دبیرستان شرف بودم. دوسالهای پائین تر و می‌دیدم این دبیرستان شرف که معروف بود دوسالهای گذشته سنگر حزب توده بود است چگونه تبدیل به سنگر اصلی دانش آموزان مبارز ملی و طرفدار دکتر مصدق شد. من در سال ۱۳۲۸ وارد دبیرستان شرف و جنوب را مطرح کرد در برابر ملی شدن

دبیرستان شرف جزو چند دبیرستان پیشرو مبارزات ملی و ضد امپریالیستی جوانان بود. از سالهای پس از شهریور ۱۳۲۰ نام این دبیرستان همراه نام جوانان دانش آموز مبارز و معلمان مبارز برده می‌شد. آن روزها تعداد دبیرستانها محدود بود و مشهورترین آنها البرز و فیروز بهرام و دارالفنون و شرف بودند. دانشگاه تنها دانشگاه تهران بود و دانشسرای عالی و فقط نزدیک دوازده هزار دانشجو بیشتر نداشتیم.

نتیجه چشم پوشی از مسائل ضروری و حیاتی انقلاب و پرداختن به رقابت‌های خصوصی برای انحصار کردن قدرت و ایجاد محیط رعب و وحشت برای تحمیل سکوت و خاموشی و مسلط کردن هیجانات احساسی بر افکار و عقول و دامن زدن به تفرقه و نفاق بین مردمی که اکثریت آنها صادقانه به انقلاب معتقد هستند و در راه تحقق بخشیدن آن فداکاری کردند و به ایجاد یک دگرگونی واقعی در برقراری عدالت اجتماعی و اقتصادی و ریشه کن کردن بنیادهای فساد و اختناق و استثمار داخلی و بین‌المللی دارای وحدت نظر هستند و حاضرند در این راه هرگونه محرومیت را تحمل کنند نتیجه‌اش بروز بحرانهایی است که اکنون مناطق غربی و شمال غربی کشور ما را فرا گرفته‌است.

بنا بر این اگر با وضع موجود با روشن بینی و واقع گرایی روبرو شویم و واقعیت‌های ناشی از انقلاب را

از زندان شهسوار

مساله زندانها در حکومت اسلامی مساله‌ای است که در فرصت مناسب به شرح و تحلیل آن خواهیم پرداخت.

گزارشی از وضع ناپسامان زندان عمومی شهرستان شهسوار

زندان شهسوار مقابل شهر بانی و جنب دادستانی انقلاب این شهرستان قرار دارد که در زمینی به مساحت تقریبی ۱۵۰۰ متر بنا شده و دارای ۲ حیاط میباشد. حیاط شماره ۱ که ابتدای ورود به محوطه زندان است حدود ۲۵۰ متر مساحت دارد و نیز دارای یک کلاس آموزشی است که داخل آن ملو از پتوهای کهنه و ناخشسته است و بوی تعفن میدهد و درهای کلاس بی شیشه است. در حیاط شماره ۲ یک شیر آب موجود است که زندانبان میتوانست تنها در فواصل ساعتی ۱۰ الی ۱۱/۵ صبح و ۳ الی ۵ بعد از ظهر لباسهای خود را بشویند. این زندان دارای ۴ سلول انفرادی دارد و نیز دارای یک وجود و سلول گرم کننده در هر سلول ۸ یا ۹ نفر زندانی عالی بسر میرسد و از گرمای بدن

بقیه در صفحه ۴

این باز دید است یا دزدی؟



اطاق و کسوها و گنجه ها و کاغذ ها را اینطور پریشان کرده اند.

وارد که شدیم دیدیم این نزد سلیقه ای آنها را هم نداشته است. تمام کسوها و گنجه ها را به وضع ناهنجاری بیرون ریخته اند. هر چه کاغذ و کتاب بود پریشان در کف اطافها بود. چیزی را دست نزنیم تا پلیس بیاید. از همسایه های طبقه بالا پرسیدیم. گفتند ساعت ۱/۵ بعد از ظهر که خارج می شده اند در سالم بوده و کار بین ساعت ۱/۵ تا ۳ بعد از ظهر سه شب اتفاق افتاده است. به کلانتری ۵ که نزدیک است رفتیم. خونسردی آشنای پلیس و جناب سروان هنوز درست عصبانی نکرده بود که رئیس پلیس تهران فهمید و تلفن کرد و سفارش رسیدگی. پس از نیم ساعت ورقه ای دادند و شرح ماجرا را نوشتیم و خواهش کردیم چون باید در را تعمیر کنیم برای بازدید بیایند و جای دست و آثار باقیمانده از سرقت را معاینه کنند تا واریسی کم چه چیزهایی به سرقت رفته است.

به طبقه بالای کلانتری رفتیم که کمیته بود. حاجی آقای شاهرخی پشت میز نشسته بود و با عدل و صبر اسلامی به شکایت شاکیان رسیدگی می کرد. یکی از جوانان حاضر «برادر کاظمیه» را شناخت و معرفی کرد. شرح ماجرا را گفتیم. حاجی آقای روی یک ورقه نوشت: «از کمیته مرکزی و بی سیم مرکزی تحقیق شود از کدام کمیته برای بازدید به این محل رفته اند» فکر می کردم دزد آمده است. حاجی آقای به من تلقین کردند که ممکن است از یک کمیته برای بازدید آمده باشند. گفتیم برادر، قبلا خیلی ظرفیت بازدید می کردند. گویا اگر بخواهند خود بنده را بازدید کنند اول سرم را می برند و روی سینما می گذارند. بعد جیبم را می گردند. ایشان شماره تلفن

شروع کردیم. رفت و آمد در این دفتر متنوع تر شد. چند بار که ما را به ساواک و کمیته بردند و آوردند و شمس را که گرفتند از قرآن سؤال ها فهمیدیم که ساواک یکی از کارکنان رواق را با تهدید و تطمیع اجیر کرده است و از آنچه در آن دفتر می گذرد به وسیله او با خبر است. شمس را که گرفتند کار انجمن دفاع از حقوق زندانیان سیاسی و حقوق بشر را هم شروع کرده بودیم و اولین بیانیه ها به نام جنش را. آن مامور از دفتر رانده شد. تا کار رواق در امیختگی با کارهای مستقیم سیاسی مختل نشود، رواق به جای دیگر نقل مکان کرد. دیگر سازمان امنیت که در داخل مامور دانش را از دست داده بود به حمله های پنهان و آشکار به این دفتر پرداخت.

حمله اصلی در روزهای پس از ۱۷ شهریور بود که در غیاب ما آمده بودند. زمان شاه بود و شاه کلبه داشتند. با ظرافت درها را باز کرده بودند. ماشینهای تحریر و چاپ و هر چه اوراق و اسناد لازم داشتند بردند. انقلاب پیروز شد و خیالمان راحت بود که دیگر از حمله ها راحتم. جنش هم دفتر و باشگاه خود را یافت و باز دفتر خلوت شد برای نشستن و خواندن و نوشتن. روز سه شنبه ساعت سه و نیم بعد از ظهر همراه دوستی رفتم تا کتابی بردارم و به او بدهم. از پله که بالا رفتم دیدم کلید را بی هرد آماده گشودن در کرده ام. در شکسته است و بدجوری شکسته است. از همین اولین رزیت معلوم بود که این زندان نه ظرافت زندان سازمان امنیت و فرمانداری نظامی را نداشته اند. نه مهارت آنها را. و نه شاه کلیده آنها را.



شاه کلیده آنها را. در را که دو قفل داشت اینطور شکسته اند

ظاهر قضیه این بود که دزد آمده است. در به وضع بدی شکسته شده بود... واقعیت اینست که من خانه ای نداشتم و ندارم. یک تخت و بستر در خانه دانی که از خراج شاه گریخته و بارکش غول بیابان شده است. به مناسبت همین پناه دادن به من خانواده آورده و چه همرومها که نکرده است؟ چند سال است جانی دارم که دفتر کار است. کتابها و کاغذ ها و میزگاری و نمیکسی برای استراحت وسط روز. سه چهار سال پیش که شمس آل احمد بتگاه انتشارات رواق را پایه گذاشت با سرمایه ای اندک بود و به امید همکاری من. آن دفتر، مرکز انتشارات رواق و دفتر شمس

در روزهای سوگاری حضرت آیت الله طالقانی در یکی از گفتگوها تکیه رادبوی تلویزیون با خانم اعظم طالقانی دختر دانشمند ایشان داشت در جواب خبرنگاری که سوال کرد چرا پدر طالقانی از شرکت در مجلس خبرگان امتناع می کردند خانم طالقانی گفتند: پدر من همگام با همگامان شرکت کنم چون تعداد کثیری از مردم به نحوه انتخبات اعتراض دارند و بعد که باز از ایشان سوال شد پس چطور بالاخره پدر طالقانی در چند جلسه از مجلس شرکت فرمودند؟ خانم طالقانی همراه باه تاتار آمیزی جواب دادند پدر من می گفت اما اگر من در مجلس شرکت نکنم امام ناراحت میشود و سپس خانم طالقانی توضیح داد که پدر طالقانی چه اهمیت و احترام خارق العاده ای برای وجود امام قائل بود و ناراحت کردن امام را تا چه اندازه غیر قابل پیشانی میدانست. پس از شنیدن این گفتگویی رادبویی برای هزارمین بار به طمطرس سحر سعه صدر، پیش منم و کوشش مستقیم آیت الله طالقانی در راه شناخت و درک تمامی احساسات گفته ها، نوشته ها و حتی ایرادات و انتقادات همه مردم و بالاتر از همه به شدت و عمق فشار طاقت فرسای که آن روح عظیم و آن جسم ناتوان میبایست در هر لحظه ای با هر تصمیمی که میگرفت و از هر گامی که میباید حاصل کند بی پرده بود. از طرفی کوشش فراوان و مداوم او در راه ایجاد وحدت و هماهنگی و گریز از تفرقه و تکروی و از طرفی شنیدن، فهمیدن، تحمل کردن و پیش از همه اهمیت دادن به انواع عقاید گوناگون تمامی طبقات ملت و سعی بی نهایت در شناخت و درک همه زبانها و ایجاد تفاهم بین همه گروهها و رفع نفاق ها و سوء تفاهمها تا سر حد ممکن. و از اینجا بود که لقب «مجاهد ملت» به او برآوردند آن بزرگمرد بی همتا با فطرت و پیمودن راه طالقانی را به یقین مطمئن ترین راه برای رسیدن به مرز پیروزی نهایی انقلاب دانستیم و در تلاش برای گام نهادن در راه طالقانی بود که عظیم همه ایرادات و انتقاداتی که به اصولی از قانون اساسی جدید وارد بود در هر پرسش شرکت کردیم و معتقد از اصول سرافرازان این قانون و آگاه

های ۸۲۲۵۸۰ و ۸۲۲۵۹۰ را روی کاغذی نوشتند و دادند که فردا «چهارشنبه» تلفن کنم و نتیجه را ببرم. از آن روز تا امروز که شنبه است از کاروندگی بازماندم و منتظر که از پلیس و آگاهی یا از کمیته خبری شود. کسی نیامد. به حاجی آقای کمیته چند بار تلفن کردم یا نبودند و گفته شد در کمیته مرکزی هستند و یا گفتند که رسیدگی خواهد شد. نامید شدیم. من از کلاس پنجم ابتدایی تا امروز هر چه نامه دوستانه و غیر دوستانه داشتم جمع کرده بودم و یادگاری بود و دلپستی. پیش از سی سال نامه را که کم نبود. پیش از سه چهارم آنها را این نزد یا زندان برده اند. دو کلبان چینی و

اسلام کاظمیه

حقوق انسانی زن چه شد؟

مهرانگیز اوحدی

از نارسائی های پاره ای از این اصول کنونی و تنها به پیروی از توصیه امام و برای گریز از تفرقه و نفاق هم چنانکه راه و رسم طالقانی بود رای مثبت در صندوقها انداختیم. اما از آنجا که امام تصریح فرمودند که تغییرات و اصلاحات قانون اساسی پس از انجام فرآیند نیز امکان پذیر است بجاست که همه اهلیتیک به سرزشت این آب و خاک و فرزندان آینده این مرز و بوم دلبستگی دارند بگویند و بنویسند و از فرود آمدن احتمالی چوبهای تکثیر بر سر و رویشان واهمه نداشته باشند چرا که قانون اساسی سرزشت ساز فرزندان ما و پای بست جامعه ای نوین برای تسلیه آینده این آب و خاک خواهد بود. انشاء الله که تمامی روشنفکران، اسلام شناسان، قانون گویان و متفکرین از هر قشر و گروهی که باشند اینرا وظیفه مسلم و اساسی خویش بدانند که اصلاحات و تغییرات پیشنهادی را از طریق جراند و رسانه های گروهی عنوان کنند و بگوش امام برسانند و بخصوص انتظار همه زنان اینستکه زنده ای آگاه، متعهد و مسلمان، به این مهم هم امروز توجه فرمایند که فردا خیلی دیر خواهد بود آنچه که بروشنی نمایان است و به ذهن اکثر خانمهای ما میرسد تمیض آشکاری است که در قرنها و قرنها در میان همه جوامع بشری در جهت تحقیر نمودن زن بانواع گوناگون و غالبا بصورت ارانه حقوق بیشتری برای مرد وجود داشته و امروز بار دیگر در اصول قانون اساسی جدید که آنهمه دم از مترقی بودنش میزنیم به وضوح رخ نمایانده است و آشکارا زنان را به انزوا و گوشه نشینی و تحمل کارهای ادبی دعوت میکند. تدوین کنندگان این قانون به صراحت اعلام کرده اند که زنان را هرگز امید بی رشد و اعتلاشان در حد رهبری و حکومت یک جامعه نیست هر چند که در تاریخ اسلام به نمونه های غیر قابل انکاری چون حضرت زینب ایمن کامل داشته باشیم. هر چند که خود را تابع پیغمبر اسلام و مجری فرامین او بدانیم و به احترام و عزتی که او برای دخترش فاطمه قائل بود اختصار کنیم، هر چند که متن تمام

بر منطق و تفکراتش (که در همین نیز در ضیای امروز تردید فراوان هست) از شغل قضاوت میتوان محروم کرد و یا به حکم قوانین اسلام (آنچنان که اسلام شناسان امروز ما میگویند) حق ولایت و قضاوت برای زن نیست دیگر منع زنان از بعهده گرفتن مسئولیت های اجرایی نظیر ریاست جمهوری بجه دلیل منطقی است؛ و اگر زنان را فقط به صرف زین بودن از حقوق طبیعی و انسانی شان محروم میکنیم پس اینهمه بانک و فریاد برابری و مساوات و

بر منطق و تفکراتش (که در همین نیز در ضیای امروز تردید فراوان هست) از شغل قضاوت میتوان محروم کرد و یا به حکم قوانین اسلام (آنچنان که اسلام شناسان امروز ما میگویند) حق ولایت و قضاوت برای زن نیست دیگر منع زنان از بعهده گرفتن مسئولیت های اجرایی نظیر ریاست جمهوری بجه دلیل منطقی است؛ و اگر زنان را فقط به صرف زین بودن از حقوق طبیعی و انسانی شان محروم میکنیم پس اینهمه بانک و فریاد برابری و مساوات و

و درد دل یک زن

اما هفته گذشته نامه ای از خانم آذر مرتضوی در روزنامه بامداد منتشر شده بود که فارغ از تجزیه و تحلیل های علمی و تئوریک و ایدئولوژیک نشان دهنده درد دلی صمیمانه و واقع بینانه از یک زن و نگرانیهای او در زندگی می تواند بود. فرزند این تصویر صمیمانه را عینا از شماره سه شنبه پانزدهم آبانماه بامداد نقل می کنیم: سه شنبه ۱۵ آبانماه ۱۳۵۸
چرا به زنان بی توجهی میکنید؟ ما زنان ساده دل تصور میکنیم که در این دوره جهانی به زن داده خواهد شد ولی واقعیت دوباره آغاز شده است دوباره بچه های هر و در جاهای آب و نوره و قنات ها سرنگون خواهند شد دوباره زنها بدنیال دعائوسها خواهند دودید و پولیکه باید صرف شکم و لباس و تحصیل خود و فرزندان بیگانهشان بشود به جیب دعائوسها سرازیر خواهد شد تا دعای سیاه بخت شدن هو و عزیزتر شدن خودش و بچه هایش را بگیرد و دوباره زنان روانه مرده شوی خانه ها تا هو از چشم شوهر بیفتد و هزاران بدبختی دیگر و باز دوباره یک مرد دارای ده، دوازده بچه جورواجور خواهد شد که معلوم نیست سرزشت آنها چه خواهد شد و در یک خانه همه اش دورنگی و صد رنگی باید باشد تمام ایامیکه زنی باید به زندگی و بچه هایش برسد و از زندگی غافل شده خود

شده برافکار جامعه و تسلیه ای گذشته مان را سی بینیم؟ اگر چنان اطمینان داریم که زنان را شعور و فکر و آمادگی کافی برای کسب درجات عالی انسانی نیست چه پاک؟ قید مرد بودن را نیز برداریم. عدالت نارضائی این نم جمعیت مردم را بجهان نخریم و آسوده خاطر از اینکه زنان را هرگز رهایی به دنیای نو و ترقی مردانه نیست بحال خود گذاریم. اگر اعتقاد به برابر آفریده شدن انسان ها داریم و اینکه در دین و مکتب ما زن و مرد از جهات شعور و درک انسانی و امکان پویائی بسوی کمال انسانیت و معنویت یکسان آفریده شده اند و علت عقب ماندگی و سکون و سکوت زنها را در طرز فکر و تربیت و کوتاه بینی جوامع و ادیان و حکومت ها و اعتقادات بی پایه قرون و اعصار میانه ام پس چرا این بار هم که فرصت شکستن این سد عظیم جهل و این دیوار پوسیده تعصبات دور از منطق را یافته ایم باز قدرت و شجاعت گامی فراتر نمانیم و نترسیم و حیران و سرگردان در چهارچوب محدود افکار و معتقدات کهنه خویش درمانده ایم و یاری گشودن دنیاهای بسوی دنیای تکامل یافته تر را از خود نمی یابیم و ماضی را برای زنان و دختران آینده مان به رها کرده و اعتلاشان بسوی معنویت و انسانیت برتر از آنچه تاکنون میسرشان بوده هوار نمی سازیم؟ مگر این نه ماتیم که به هزار و یک زبان فریاد میزنیم مسئولیت یک زن ساختن انسانهاست و این بزرگترین و پر ارزش ترین مسئولیت هاست؟ پس چه شد که زن را پراری پذیرفتن این مسئولیت عظیم میدانیم اما او را ناتوان تر از آن که امانت اجرایی قوانین صلحی را بتواند بر عهده بگیرد بدوش بگذرد و مسئولیت ناشی از این وظیفه را نیز بپذیرد میدانیم؟ چه کسی گفته که زن بخاطر داشتن عواطف و احساسات رقیق مدارانه عاجز از پذیرفتن مسئولیت های اجرایی است؟ و اصولا این دو قضیه چه ربطی بیکدیگر دارد؟ اگر ربطی دارد چرا جهت عکس قضیه را در نظر نمیگیریم که یک فرد با داشتن عواطف و احساسات انسانی بیشتر، هم امکان وظیفه شناسی و صداقتش در اجرای قوانین هم نقش او در حکومت و مدیریت انسانی تر و واقعی تر بر مردم برتر است. پیش از یک فرد کم عواطف و خشک و انتصاف ناپذیر است و بهر حال اگر زن را بخاطر حاکم بودن عواطف و احساسات او

عادلان برای چیست؟ و بر حسب مترقی ترین قوانین اساسی دنیا و قانون اساسی جدید زن چه مفهومی دارد؟ بالاتر از آن ادعای برطوطراق بازگرداندن حکومت صدر اسلام و عرصه نمودن اسلام راستین به مفهوم و محتوای که حضرت محمد (ص) و حضرت علی و خاندان او ارائه دادند چه معنایی میتواند داشته باشد؟ اینها کسی جرایی روشن و قانع کننده برای این سوالات بما خواهد داد؟

بقیه در صفحه ۷

بعد از نفت نوبت کامپیوتر است

اکرم مولانی

برای نمونه اجاره یک کامپیوتر ۳۷۰ هزار تومان است یعنی در سال فقط ۱۶ میلیون تومان اجاره ماشین برداشت میگردد این خود غیر از مراقبی است که دستگاهی در کامپیوتر خراب شود یا احتیاج به تعمیر آن داشته باشد و باید پول جداگانه ای پرداخت. استفاده ای که از این کامپیوتر میشود گرفتن لیست حقوق ماهیانه وزارت خانه هاست یعنی در حقیقت این کامپیوتر نقش یک ماشین چاپ را بازی میکند و هیچگاه در هیچیک از دستگاهها موفق نشده اند از تمام ظرفیت و قدرت و وسعت عمل کامپیوتر شبیه کشورهای پیشرفته استفاده کنند و یکی از مضار دیگر آن این است که به در حال حاضر با توجه به وجود دیپلمه های بیکار در مملکت و با توجه باینکه میشود در ازاء پرداخت یکمیلیون و چهل هزار تومان در ماه بابت اجاره بها امکان دارد ۲۶۰ دیپلمه را با حقوق ماهی چهار هزار تومان استخدام کرد و به جای کامپیوتر از آنها استفاده کرد با این تفاوت که این جوانان نه احتیاج به لوازم یدکی دارند و نه سرویسی که از طرف کمپانی ای.بی.ام انجام شود. حال اگر در سطح دولت این آمار را تعمیم دهیم

در دومین هفته از تصرف سفارت آمریکا بوسیله دانشجویان بیرو خط امام هستیم در شرایطی هستیم که شیرهای نفت بر روی کشتی های نفت بر آمریکا بسته شده است. و اینک زمانی است که پیشنهاد شده کالاهای آمریکائی تحریم گردد و این واقعیتی است که اگر بخواهیم به آمریکا وابسته نباشیم باید وسایلی که این وابستگی را تشدید میکنند مصرف نکنیم. بیشترین وسیله ای که در ایران باعث میشود که دست به سوی آمریکا دراز کنیم کالاهائی است که در آن تکنولوژی پیچیده وجود دارد. چون علاوه بر تحویل گرفتن کالای مورد استفاده وسایل یدکی و سرویس دادن به وسایل سالهای سال ادامه خواهد داشت یکی از این وسایل کامپیوتر است مخصوصا از نوع آی.بی.ام ساخته کمپانی ای.بی.ام آمریکا که این کمپانی در خود آمریکا هم انحصاری است. در ایران تنها ۹۴ موسسه و وزارت خانه دولتی با ۱۵۵ کامپیوتر کار میکنند. خدا میداند که چقدر شرکت خصوصی وجود دارد که آنها هم از کامپیوتر استفاده میکنند. فقط در دستگاه دولت ۱۵۵ کامپیوتر وجود دارد که تعدادی از آنها خریداری و مقداری از آنها هم اجاره ای است.

گزارشی از وضع ناسامان زندان عمومی

بقیه از صفحه ۲

روز بعد صبر کند. زندانیان از مطالعه روزنامه محروم هستند در قسمت مردان زندانیان بین ۱۲ تا ۵۵ ساله و اکثر از مجرمین به سرقت هستند از قسمت زنان بازیدنی بعمل نیامده ولی از دور دختر بچه ۴ یا ۵ ساله نظر مرا بخود جلب کرد. که تفهیم زندانی است یا فرزند یک مادر زندانی؟ رویهمرفته در حالی که باید زندان حکومت اسلامی یک کلاس اصلاح انسانی باشد که خطائی کرده اند. این وضع نامناسب زندانیان را که مجرمین عادی بوده اند تبدیل به افراد بدبین و ضد انقلاب کرده است چنانکه حتی در ساعت اخبار تلویزیون را خاموش میکنند و میگویند که قبل از پیروزی انقلاب از وضع بهتری چه از نظر بهداشت وجه در موارد دیگر برخوردار بوده اند ولی حالا وضعیتشان از حیوان بدتر است. بعنوان نمونه زندانیان معتاد را آورده اند انداخته اند گوشه زندان برای ترک اعتیاد در صورتیکه هیچ دارونی بآنها نمیدهند. فقط تعدادی از مأمورین که شخصاً رمدی خوب هستند بازندان را خوش رفتاری میکنند و بیش از این امکان خدمت به آنها را ندارند. زندانیان عموماً از دادستان انقلاب ناراضی هستند و میگویند حتی بکار از زندان بازید نکرده است تا درد زندانیان را بفهمد شنیده ایم که زندان بیمارستان

که کجا رفت این پروژه با آن همه خرجهای گزاف و فعلا در تنه جانی که از مجموع درآمد استفاده میشود در محاسبه مالیات حقوق کارمندان دولت است و دیگران که در آن واحد هم دکترند و هم مرغداری دارند و هم اجاره مستغلات میگیرند و هم در شرکت های خصوصی سهم دارند از دادن این مالیات خودداری کرده اند در نهایت مسائل زیر قابل بررسی است و پیشنهاد میشود که کارشناسانی چند در مسائل کامپیوتر آنها را بررسی کنند و طرحی برای شورای انقلاب تهیه نمایند تا کمکی باشد برای بریدن دست امپریالیسم یا لاقفل در جهت کوتاه کردن آن

- ۱- بطور کلی تمام کامپیوترها در ایران مصادره گردد یا به صاحبان کمپانی های مربوط پس داده شود
- ۲- کامپیوترهای خریداری شده مورد استفاده قرار گیرد و امور کامپیوتر در وزارت دارائی کار میگرد گروهبانی بود که در جنگ ویتنام شاهکارهای فراوان کرده بود و افتخار این بود که تعداد زیادی از ویتنامیهای قهرمان را کشته است و چون مقداری هم اختلال فکری داشت و کاری در آمریکا به او نمیدادند به عنوان متخصص کامپیوتر او را به ایران فرستادند و با دریافتی بسیار کلان. یکی از مواردی که باعث شد کامپیوتر بوسیله جمشیدآموزگار وارد وزارت دارائی گردد پروژه مجموع در آمد بود. باید استواری کرد
- ۳- پیش بینی شود که در صورت ندانن سرویس و لوازم یدکی از طرف کمپانی های سیستم های دستی مورد بررسی قرار گیرد تا در صورت قطع فعالیت شرکت های کامپیوتری در ایران بتوان سیستم دستی را جایگزین آن کرد
- ۴- بطور کلی استفاده کامپیوتر در دوایر دولتی قطع شود و

رستم پور عسگری

صورت لزوم با اوراق کردن یکی دو نوع از انواع کهنه آن بتواند بررسی بیشتری در جهت شناخت آن انجام دهند

کامپیوترهای موجود در اختیار دانشگاهها یا دستگاههای علمی قرار داده شود تا دانشجویان و متخصصان از آن استفاده تحقیقاتی کنند و در

کیفی وجود دارد. بدیهی است که موضعگیری درهریک از این دوحوزه، از لحاظ اجتماعی و سیاسی، الگوهای متفاوتی به وجود میآورد. در اینجا بی آنکه بخواهد به ارزشیابی این دو برداشت بنشیند، یکی دونکته را مطرح میسازد:

این حرف که در شرایطی که مسأله اصلی مبارزه با امپریالیسم است، چون لیبرالها مسلماً ضد امپریالیسم نیستند باید حذفشان کرد. حرف دقیقی نیست. کدام لیبرالیسم؟ آزادی بی نهایت برای تراکم سرمایه و استثمار یا آزادی در حدود مصالح اجتماعی و قانون؟ از آدابخواهی نیز طیف های مختلف دارد. طیفی، بنابه طبیعت منافع اقتصادی و طبقاتی است که این ملت برای تحصیل آزادی و استقلال قیام خونین کرد. اگر عده ای تعبیر آزادی را در نظامی خاص وعده ای دیگر در نظامی خاصتر جستجو کنند، بی آنکه به جامعه فرصت دهند مجهز شده خود قضاوت کند، آیا آزادی و استقلال واقعی حاصل خواهد شد؟ گمان نمیکنم. در آن حالت حتی میزان معیاری که براساس آن قضاوت درست ممکن باشد از دسترس خارج خواهد بود. آن وقت مجبوریم از «جامعه شناسی علمی» چنان «غیرعلمی» تفسیر کنیم که عملاً در کنار مرتجعین قرارگیریم. و مرتباً برای تصحیح وضع خود، «به شرط آنکه» و «اما» و «اگر» بیابوریم. جهان بینی علمی نیست که باید در خدمت سیاستهای معین باشد، بر عکس سیاستهاست که باید در خدمت جهان بینی قرارگیرد. از لحاظ یک جهان بینی ترقی مسأله ی مرکزی این است: تقدم و اولویت نظر بر عمل. آن وقت رابطه ی ایندو (پراکسیس) مشخص تر شده مفهوم متعالی تری میگرد. «به قولی ...» آنها که به اندیشه ی ترقی معتقدند، طبعاً تمایل پیدا میکنند که به تغییرات بنیادی اقتصادی و اجتماعی دراز مدت تقدعاتی است.

اگر نیروهای اجتماعی، به جای آنکه شرایط بآینتی فراهم کنند که تأمین شدن این مقدمات ممکن گردد، یا لیبرالیسم که محتوای دمکراسی را تاسطح از ادبهای سیاسی متداول در برخی از کشورهای دارای نظام پارلمانی سرمایه داری تنزل میدهد، یا «دموکراسی» که اصل حاکمیت خلق را در مرکز توجه قرار میدهد، تفاوت

جهان بینی مرفی

بقیه از صفحه اول

استوار است، که با مفهوم دمکراسی (حکومت مردم بر مردم با این مبنا که مردم حق و مالا لیاقت دارند که بر نهاد های اجتماعی و سیاسی به صلاح خویش نظارت کنند) نزدیک است. در نظر سیاسی مفاهیم لیبرالیسم و دمکراسی عملاً در جوامع تحت نفوذ فرهنگ لیبرال یکی شده است. به این ترتیب، از مفهوم سیاسی دمکراسی دو استنباط وجود دارد. «..... که در عمل متضادند. یکی عبارتست از مطلق انگاشتن اراده ی طبقه یا طبقه هائی که اکثریت جامعه را تشکیل میدهند که اکثریت حزب پیشرو که خود را نماینده ی آن طبقه ها معرفی میکنند مجسم میشود. دیگری عبارتست از لزوم شرکت آزادانه ی افراد در مظاهر کردن اراده ی عمومی و امکان دادن به «اقلیت» که «اکثریت» شود (نقل به مفهوم از فرهنگ سیاسی).

بعضی با مفهوم دمکراسی «..... که به ناگزیر با حرکت طبقات اجتماعی در تاریخ رابطه دارد، تنها به دلیل آن که به عنوان شکل اجتماعی اعمال قدرت یکی از این طبقات - یعنی بورژوازی - به کار گرفته شده است» برخورد کرده و از همین زاویه آن را محکوم میکنند (کتاب جمعه - شماره ۱۴ - ص ۴) در صورتی که به عقیده ی گروهی «... دمکراسی به هیچ وجه فقط این نیست. دمکراسی وجه نظام یافته و نهادی شده نمود آزادی در تاریخ است... نظام مطلوب وجدان بشری است، نه نظام مطلوب وجدان این یا آن طبقه ی اجتماعی معین...» (همان ماخذ - همان صفحه).

در مقابل، به نظر عده ای، قبول مفهوم دمکراسی به شیوه ی بورژوائی آن به معنای «آزادبهای سیاسی» و پرهیزدادن روشننگرمانه به این مفهوم است. در حالی که در جامعه شناسی انقلابی، آزادی گرائی یا لیبرالیسم که محتوای دمکراسی را تاسطح از ادبهای سیاسی متداول در برخی از کشورهای دارای نظام پارلمانی سرمایه داری تنزل میدهد، یا «دموکراسی» که اصل حاکمیت خلق را در مرکز توجه قرار میدهد، تفاوت

نتیجه رفع امتیازات و اختلافات دینی است..... میزان اصلی هر موسسه ای سعادت و راحتی افراد و جامعه است. سنتها و عادات و رسوم کهن به این ترتیب جای خود را به کوشش برای رفاه انسان و به اصطلاح دیگر پیشرفت و ترقی اجتماع می دهد (دایرة المعارف فارسی). «برچمدار اصلی آن طبقه ی متوسط یعنی اصناف و تاجر و سرمایه دار است» (همان مرجع).

لیبرالیسم کلاسیک، که طرفدار آزادی هر چه بیشتر فرد و محدودیت هر چه بیشتر دولت بود، زیر فشار تغییر شرایط، برآمدن کارگران، و نیاز به تأمین آسایش عمومی تعدیل شد. لیبرالیسم نو، هر چند که در اساس هنوز بر فرد و آزادی های او مبتنی است، این آزادی را محدود به مصالح جامعه و چارچوب قانون و ظهور حکومت قویتری که برای تعمیم آسایش و رفاه جامعه کار کند تعبیر می کند. «نظریه ی بنتام، فیلسوف انگلیسی، درباره ی «بیشترین خرسندی برای بیشترین افراد» که به دست فیلسوفان بعدی گسترش یافت، زمینه ی رشد لیبرالیسم جمعی (کولکتیو) را فراهم کرد و در نتیجه لیبرالیسم قرن بیستم تا حدود زیادی با سوسپال دمکراسی آمیخته شده (فرهنگ سیاسی - آشوری). که آن را «شاید سوسپال لیبرالیسم بتوان نامید، که به دولت مجال دخالت بیشتری در تأمین رفاه و امنیت و آسایش اجتماعی و بیمه های اجتماعی می دهد» (دایرة المعارف فارسی).

لیبرالیسم در معنای سیاسی خود، عمدتاً به دلیل تحولات جوامع غربی، با مفهوم دمکراسی عین شده است. به تعبیری، لیبرالیسم نظامی است با معنای اقتصادی و سیاسی مشخص، در حالی که دمکراسی نظریه ای است فلسفی که نظام ارزشی آن می تواند بر الگو های مختلف اقتصادی و سیاسی بار گردد (کما اینکه سرمایه داران و کمونیستها هر دو مدعی داشتن دمکراسی هستند). با وجود این، چون اساس و جوهر لیبرالیسم بر آزادی فرد و برابری فرصت هگانی

محافظة کار، ضد انقلابی، غرب زده (... «مفتخر» می شود. واقعا چه محظور و مخصوصه ای است. دمکرات واژه ای شده است که دیگران را به آن «متمم» می کنند. من اصراری ندارم با واژگان غربی کلتجاریوم. واقعا هم نباید همه چیز را در قالب مکاتب و اصطلاحات فرنگی جستجو کرد. بالاخره در دنیای خودمان هم صاحب گنجینه ها و ارزش هائی هستیم که نه تنها بسیار گرانبهاترند که غالباً متشابه و خاستگاه تعبیر های امروزی فرنگی ها هستند. در عین حال، اگر چیزی را می کویم باید با وقوف کامل نسبت به مفهوم آن باشد. اطلاع ناقص یا طرح نادرست یک قضیه ممکن است مبانی قضاوت ما را متزلزل کند. قاعدتاً، بخش درست هر مفهوم نظری و اجتماعی را باید طلب کنیم. همانطور که بخش نادرست آن را باید آگاهانه طرد نماییم.

هر چند که در جو فعلی ممکن است کاری «مخاطره» انگیز باشد و حتی روزنامه ای هم پیدا نشود که با چاپ آن بی جهت خطر کند، و با وجود آنکه نظر خاصی در دفاع از لیبرالیسم و دمکراسی ندارد و سر فرصت خطرات آنها را نیز بازگو خواهد کرد، در اینجا کوشش می کند تا کلا بر مبنای مراجع فارسی معانی این دو کلمه و رابطه ی ساختن آنها با یکدیگر را بشکافد تا دیگران تکمیل کنند.

لیبرالیسم، اعتقاد به آزادی و فلسفه ی آزادی و نهضت آزادی است (دایرة المعارف فارسی). این برداشت فلسفی و نظری، در وجه اقتصادی خود، به معنای آن نظام اقتصادی است که به فرد و آزادی او در دادوستد، انتخاب شغل و... تأکید دارد. «... فرد تنها محل آزمون است و برآمدن خواستها و نیاز های او تنها معیار سودمندی و خرسندی است» (فرهنگ سیاسی - تألیف داریوش آشوری). در وجه سیاسی و روش حکومت، همین تلقی از آزادی فرد در نظام حکومتی مظاهر می شود. به این ترتیب که برابری فرصت برای افراد و مقاومت در برابر تسلط دولت یا هر نهاد دیگری که تهدید کننده ی آزادی فردی باشد اصل فرض می شود. معنای نظری لیبرالیسم «نفی اشرافیت و امتیازات طبقات و تساوی همه ی افراد مردم در برابر خدا و طبیعت و در

نابود ساختن اساس عزم جزم کردند. با وجود این، در همین دنیای کوچک خودمان شاهدیم که در جوامعی دستجات ممکن است درصد تغییر نوع رژیم باشند (مثلاً جمهوریخواهان در انگلستان که در پارلمان هم حضور دارند یا احزاب کمونیست و سوسیالیست چپ اروپای غربی)، ولی به اساس (چارچوب ملیت و حاکمیت ملی و مظاهر شکل آن در نهاد های قانونی) احترام دارند. مبارزه سیاسی می کنند. گاه خیلی هم شدید، اما در محدوده ی احزاب، اتحادیه ها، سندیکاها، روزنامه ها و... قبول حداقل در موضعگیری اجتماعی و سیاسی طبعاً مربوط به گروهائی است که قائل به مبارزه ی سیاسی

پذیرش این حداقل یک خاصیت مهم و تعیین کننده ی دیگر نیز دارد. از روی دست هم بلند شدن در شعار های تندتر دادن جلوگیری می کند. دلایل این تند تر شدن روزمره بنا به سابقه و مجموعه ی شرایط حاضر قابل فهم و توضیح است، اما به احتمال قوی قابل توجیه نیست. مثل اینکه بعضی گروهها و افراد بدجواری در رودر بایستی یکدیگر و خلائق گرفتار شده اند. شخصیت هائی را می شناسیم نقطه ی قوت اصلی آنها سوابق آزادبخواهی و مبارزات چشمگیر با استبداد و دیکتاتوری است. اما همین ها، گاه در رودر بایستی محافظه کار یا «غیر انقلابی» تلقی شدن، مواضعی اتخاذ کرده روزنامه آنها را افراطی تر می کنند که هم منطبق با سوابق فکری و اجتماعی و شخصی آنها نیست و هم خود آنها و مهمتر ملت و مملکت را دچار شتت و ابهام کرده به مخاطره می اندازد.

در مجلسی، پس از بحث و گفتگویی که خوشبختانه این اوقات مد روز است و بسیار هم می تواند در روشن کردن افغان موثر باشد، دوست و سروری که سنین کمال را می پیماید دستنی هم به قلم دارد، بالاخره با لحنی آمیخته به طعن به من گفت: «آقا جان شما دمکرات هستید و با کتله ای به لیبرالیسم. انگار هر که از آزادی و حق تمام مردم (و نه بخشی از آن) در حکومت کردن گفت، در فضائی که این روزها ایجاد شده، فوراً به برجسب لیبرال (به معنای

قابل توجه وزیر فرهنگ و آموزش عالی

سخنی در زمینه تصفیه دانشگاهها

دکتر محمد حسن رضوانیان
عضو هیات موسس
جامعه دانشگاهیان ایران

بزرگ انقلاب مسئله پاکسازی ادارات دولتی و دانشگاهها مورد توجه خاص و امعان نظر اعضای شورای انقلاب قرار گرفته و از قرار معلوم در زمینه اجرای صحیح اصول و مواد لایحه و آئین نامه مربوط بررسی میگردد باید امیدوار بود که آقای وزیر فرهنگ و آموزش عالی که خود عضو شورای انقلاب نیز هست با روشن بینی تمام ترتیبی فراهم آورد که اعضا منتخب وی از میان استادان پاکدامن، بیغرض، قاطع و معتقد به انقلاب برگزیده شوند تا آنان بتوانند ضمن ریشه کن کردن عوامل فساد در دانشگاهها، هر چه زودتر در رفع اجحاف و احقاق حق کسانیکه به دلایل پوچ و بی اساس قربانی توطئه هائی نظیر آنچه در سطور بالا به آن اشارت رفت گشته اند اقدام کنند. شکی نیست که اگر هیاتهای پاکسازی بطور دقیق و صحیح به وظایف خطیر خود عمل نمایند نه تنها با احقاق حق و اعاده حیثیت استنادی که ناجوانمردانه مورد "تصفیه" قرار گرفته اند خواهند توانست خود آنان و دیگر دانشگاهیان ناراضی را نسبت به کار و آینده دانشگاه امیدوار کنند، بلکه از راه برکناری کسانیکه مشمول جرائم مندرج در ماده واحده تصفیه هستند و نیز طرد و مجازات سرپرست هائی که از مقام موقت خود سوء استفاده نموده و با ایجاد ناراضیها تیشه بر ریشه انقلاب زده اند گام ارزنده ای در جهت تداوم و تعالی آن خواهند برداشت.

خواهد گشت. تسویه حسابانی که تاکنون در برخی از دانشگاهها بنام تصفیه صورت گرفته عده ای از اساتید فاضل و خوشنام را چنان تحت تاثیر قرار داده که آنان برای احتراز از مشاهده اوضاع اسفبار دانشگاهها و شاید هم بسبب نگرانی از لکه دار گشتن حیثیت علمی و مقام اجتماعی خویش در پایان سال تحصیلی گذشته تقاضای مرخصی و یا بازنشستگی نموده و بهر صورت خود را از ادامه کار در سال جاری معذور داشته اند. تنی چند از نویسندگان ارجمند و صاحبان قلم نیز که به اهمیت و ارزش رسالت دانشگاهیان و نقش قاطع آنان در تربیت نسل جوان و بازسازی ارکان جامعه، بویژه در این مقطع حساس زمان، آگاهی دارند چندی پیش با شهامت و خلوص نیت تمام زنگ خطر را بصدادر آورده و به نگارش مقالات انتقاد آمیز در زمینه پاکسازی بی بند و بار دانشگاهها پرداختند ولی همانگونه که در سطور بالا اشاره گشت متأسفانه هیچگونه اقدام قاطعی از سوی دولت در جهت جلوگیری از بی نظمی ها و نابسامانیهای امر تصفیه که نتیجه آن اضمحلال تدریجی دانشگاهها و موسسات آموزش عالی است بعمل نیامد. گونی وزارت علوم مصمم بود جز صدور ابلاغ سرپرست های موقت کاری در خصوص آنچه در دانشگاهها میگردد - گرچه بسیار غیر منطقی و ضد دانشگاهی - نداشته باشد! اکنون که به دستور رهبر

مضاعفی را که بجای تصفیه در دانشگاه مورد بحث انجام گرفته در دو جمله خلاصه کنیم باید بگوئیم:

۱- مدرسان گروه که معلومات لازم را برای تدریس مواد برنامه دوره لیسانس نداشته اند موجبات برکناری همکاران صلاحیتدار خود را فراهم کرده اند تا با آسایش خاطر برنامه دلخواه خویش را در سطح دروس دوره متوسطه اجرا نمایند.

۲- سرپرست موقت دانشگاه نیز با طرد استادان مزبور ظاهراً موفق گشته است سرپوشی بر روی فساد و سوء جریانات موجود در آن موسسه بگذارد بطوریکه تا امروز که تعداد زیادی از استادان و دانشجویان دانشگاههای دیگر در نقاط مختلف کشور بعنوان مختلف اخراج گشته اند مشارالیه حتی یک نفر را بخاطر ساواکی بودن و یا وابستگی به رژیم متفقین گذشته مورد بی مهری و کم لطفی قرار نداده است!

اقداماتی که استادان مزبور برای احقاق حق خویش از طریق شکایت به مقامات مسئول وزارت علوم بعمل آورده بودند دست به تهیه و ارسال گزارشهای مجعول زده و با وارونه جلوه دادن حقایق، ذهن آنانرا بکلی مشوب ساخت. غافل از آنکه با این نوع شگردها نمیتوان به مدت دراز بر روی حق و حقیقت پرده کشید و همه را برای همیشه فریب داد. شاید اگر سرپرست مزبور یا عمل ضد دانشگاهی خود فقط سرونوشت دو استاد جوان را باز بچه اغراض خود قرار میداد موضوع آنچنان مهم و شایان دقت و تأسف نبود ولی وقتی در نظر گرفته شود که مشارالیه ضمن طرد دو دکتر متخصص (که یکی از آنها بالاترین درجه علمی را در رشته تخصصی خود دارد) ناصالح ترین اعضا گروه را در کادر علمی دانشگاه ایفا نموده است، در اینصورت میتوان اقدام وی را بدون شبهه خطانی بس سترگ و نابخشودنی بشمار آورد. و اگر این نکته نیز اضافه گردد که خود این اعضا - و در راس آنها یک مدرس الجزیره ای که با مدرکی معادل فوق دیپلم متوسطه به دانشجویان آن رشته درجه لیسانس میدهد - نیز بخاطر کمبود ضوابط علمی و بالنتیجه حفظ موقعیت خویش، مسئول موقت دانشگاه را در تمهید مقدمات توطئه یاری و همراهی کرده اند جنبه ضد ملی و اشتزاز دیگر "تصفیه" یاد شده بهتر نمایان میگردد. بعبارت دیگر اگر بخواهیم ساخت و بافت تسویه حساب

نه تنها معاون پیشین که از دست نشاندهان و غلام خانه زاده بود از کار برکنار نگشت بلکه در اثر مسامحه و سهل انگاری که در تصفیه و مجازات وی بعمل آمد مشارالیه پس از انتقال به یک دانشگاه دیگر ارتقا مقام نیز پیدا نمود و به سمت ریاست آن دانشگاه رسید!

۲- در یکی دیگر از دانشگاهها، دانشجویان اکثریت تصفیه شدگانرا تشکیل میدهند و با بعبارت دقیقتر طبق لیستی که یکی از دانشگاهها در جراید انتشار داده تعداد دانشجویانی که بچرم همکاری با ساواک منحل از دانشگاه طرد گشته اند بیش از چهار برابر تعداد اعضای هیات علمی تصفیه شده است. در حالیکه در بسیاری از دانشگاهها از خطای دانشجویان بکلی چشم پوشی گشته و بجای آنها - مثلاً در یکی از دانشگاهها - خدمتگزاران خاطی را از کار برکنار ساخته اند!

قدرت دانشجویان در یکی از موسسات آموزش عالی بجای است که چند تن از آنان توانسته اند از پرداخت حقوق هفت نفر از استادان خود جلوگیری نموده و عملاً موجبات برکناری آنانرا فراهم سازند. و یا همانگونه که خبر آن چندی پیش در یکی از روزنامه های عصر پایتخت منتشر گشت در یک مدرسه عالی دیگر تعدادی از دانشجویان عرصه را چنان بر اعضا هیات علمی تنگ نموده است که ایشان ناگزیر گشتند دست به تعلقب فعالیت های آموزشی بزنند.

۳- در دانشگاه دیگری که در گذشته بعنوان پایگاه دربار و لانه فساد زبانزد همگان بود و در حقیقت میبایست رکورد تصفیه را در میان تمام دانشگاههای کشور بشکند نه تنها هیچگونه تصفیه در جهت منویات رهبری انقلاب صورت نگرفته بلکه گروه فاسدان دانشگاه با بهره گیری از نفوذی که در طی سالیان گذشته بدست آورده بودند یکی از همفکران خود را که بهیچوجه دارای صلاحیت و ضوابط لازم برای احراز مقام سرپرستی دانشگاه نبود نامزد مدیریت موقت نمودند و با اغوا و تحریک، عده ای از استادان نا آگاه و بی تفاوت را نیز با خود همدستان ساخته و شخص مورد نظر خود را پس از جلب موافقت وزیر علوم، به سرپرستی موقت آن دانشگاه گماردند. چون در همان اوان، کار، صغیفه و تزکیه در دانشگاههای دیگر کشور با شدت وحدت هر چه تمامتر آغاز گشته بود سرپرست موقت مزبور نیز برای اینکه وانمود کند از قائله عقب نمانده و در مسیر انقلابی سرپرست های دیگر گام بر میدارد مزورانه دست به نیرنگ جالبی زد: یعنی بجای گروه فاسدی که علی الاصول میبایست از محیط مقدس دانشگاه طرد میشدند (و تعدادشان در دانشگاهی که به ترکیب آن در سطور بالا اشاره گشت ناچیز بود) ناجوانمردانه به خدمت تعدادی از کارمندان پازنشسته خرید خدمت که با حقوق نه چندان معتدبه در آن دانشگاه به کارهای اداری میپرداختند خانه داد! و چالب تر اینکه برای تکمیل عمل اغواگرانه خود قرارداد دو تن از اعضا هیات علمی را هم که خواهان جدی تصفیه دانشگاه از سوی سرپرستان و مزدوران رژیم متفقین سابق بودند به بهانه واهی داشتن غیبت در روزهای اول بازگشتی دانشگاهها، لغو نمود. ولی پس از آنکه متوجه گشت که سلف وی حضور آنانرا در آن ایام در محل خدمت تأیید کرده و گواهی انجام کار داده است به حربه دروغ و افترا متوسل گشته و بمنظور خشی کردن

پس از پیروزی شکوهمند انقلاب خلق مسلمان ایران و سرنگونی رژیم منقور پهلوی یکی از مهمترین مسائلی که مورد توجه خاص مقام رهبری و دولت موقت منتخب وی قرار گرفت موضوع تصفیه و تزکیه دانشگاهها و موسسات آموزش عالی بود که اکثریت قریب به اتفاق استادان و دانشجویان مبارز و معتقد به انقلاب نیز از طرح آن استقبال نموده و انجام آنرا وجهه همت خویش قرار دادند. این کار بلافاصله پس از تغییر مدیریت در دانشگاهها و انتخاب و یا انتصاب سرپرست های موقت از سوی وزیر علوم، بی آنکه حدود و ضوابط و دستورالعملی برای انجام آن تعیین گردد با شتابزدگی آغاز گشت. و بهمین سبب نتایج حاصله از آن با توجه به ترکیب کادر علمی در دانشگاهها و درجه علاقه و مشارکت دانشجویان در کمیته های تصفیه و یا شوراهای هماهنگی و بالاخره جو سیاسی و ایده نولوژیک حاکم بر آن از یک دانشگاه به دانشگاهی دیگر آنچنان متفاوت و بگونه ای تبعیض آمیز است که وجدان هر ناظر منصف و طرفدار حق و عدالت را متأثر و ناراحت میسازد. اقدامات خودسرانه و بی بند و بار و احیاناً تسویه حسابانی که در برخی از دانشگاهها بنام تصفیه صورت گرفته علاقمندان به سرونوشت این کانونهای تعلیم و تحقیق که در حقیقت سرمایه های معنوی ملت رنجیده و ستم کشیده ما هستند بطور جدی دچار پاس و حرمان ساخته و آنانرا نگران آینده علم و فرهنگ این کشور کرده است. پیش از آغاز تعطیلات تابستان، یعنی در آن ایام که بازار تصفیه و پاکسازی هنوز داغ بود روزی نبود که یک استاد دانشگاه، یا یک انتقادگر و نویسنده صاحب نظر در این زمینه مقاله و مطلب ننویسد و اهمیت آنچه را که در دانشگاهها میگذرد گوشزد نکند. ولی با کمال تأسف باید گفت که این انتقادات و هشدارها کوچکترین اثر در دفع آفتی که هر روز بطور پیگیر بکمر نحیف و دفع توان مراکز علمی ما را از درون میفرساید نداشته است. پس تصفیه با بی نظمی و ناهماهنگی تمام همچنان گروهی از اساتید دانشگاههای ما را درو کرده و روانه گوشه های عزلت و یا راهی دیار غربت میسازد.

اشتباه نشود تا آنجائیکه نویسنده این سطور از ورای گفته ها و نوشته های منتقدان و صاحب نظران دانشگاهی و غیر دانشگاهی استنباط کرده است کسی کمترین ایراد و اعتراض در زمینه پاکسازی دانشگاه از وجود پلیدی مشتکی استنادنمای خود فروخته و یا دانشجوی مزدور که در لباس مقدس تعلیم و تحصیل نقش بردگی و جاسوسی رژیم منقور سابق و دستگاه اهریمنی ساواک متحله را بالاخص در پست های حساس مدیریت - ایفا میکردند ندارد. آنچه مورد انتقاد است اینست که چون کار تصفیه بدون وجود ضوابط مدون و مشخص (و متأسفانه در برخی موارد بدست اشخاص مفرض و یا ناصالح و فرصت طلب) انجام گرفته نتایج چنان اسفناکیز و اجحاف آمیزی ببار آورده است که باور کردنی نیست. بنظر میرسد که ذکر چند مثال روشنگر این مدعا باشد:

۱- در اکثر دانشگاهها روسا و معاونان قبلی را بچرم تصدی پست مدیریت و همکاری یا رژیم منقور گذشته از کار برکنار کرده اند ولی در یک دانشگاه دیگر از برکت وجود محیط مناسب (یعنی اکثریت فاسد)

سرنوشت کانون نویسندگان ایران

احمد شبانی (پرمین)

رعایت گردد تا این کانون بتواند بعنوان یکی از دمکرات ترین، جمعیت های ایران، هم سرمشق و هم موفق باشد.

و من این جمله معترضه را در جوابتان میگویم که: ما انسان آزاده ایرانی و مسلمان هستیم. در این جهان زیست میکنیم، پس نهادهای دمکراتیک را می شناسیم هر چند که عده کمی از ما، کاربرد عملی آنها را بعلت خشکی و تعصب، نمی دانیم، که قصد هیچ توهینی ندارم، ولی باید سعی کنیم که به رفتار دمکراتیک عمل کرده و از تجربیات نیز در تحقق بخشیدن به راهی که در پیش داریم استفاده خواهیم کرد. و در انتها رسالت خویش را انجام دهیم و نیز موید این حرف شما باشیم که:

هیچگاه به بلندگوی تبلیغاتی یک گروه خاص تبدیل شده و همواره منعکس کننده عام ترین، مفهوم واقعی کلمه و شریفترین هدفهای همه اعضا باشیم و صدای سالم همه نویسندگان ایران را فریاد کنیم.

خداوند ما را در راه هدیقی که در پیش داریم یاور باشد.

قلمداد میشوند باید بگویم که: اگر قرار باشد ایده های مخالف، توان عرضه خود را نیابند و این کانون نیز نه تنها حرفشان را نشنود بلکه با چماق تکفیر بکوبدشان، متأسفانه نمیتوان امید پا گرفتن و پیشرفت کانون جدید، حال چه حاصل ائتلاف با کانون قدیم و چه ایجاد کانون صنفی جدید را داشت، و بجز آن میتوانم خاطر نشان کنم که: هیچ نویسنده متعددی، نمیخواهد از نوشته اش، ضد انقلاب بهره گیرد، هر چند که رنگ مخالفت داشته باشد، زیرا این مخالفت، مسلماً از سردلسوزی است و راهنمایی، نه خیانت.

امر تصمیم گیری و رهبری کانون به فراخور تعداد و نیز دادن حق دمکراتیک گرایش - سیاسی کانون به اکثریت، بایستی چنان اعمال شود که از انحصار طلبی و قدرت گرایی اکثریت، جلوگیری و گرایش راه اعمال نفوذ آنها بسته شود ضمن اینکه حقوق اقلیت، و حق اعتراض آنها

در اطراف بحثی که درباره کانون نویسندگان ایران و سرگذشت و سرنوشت آن با انتشار مقاله آقای ایرانی شروع کردیم مطالب مختلفی از طرف علاقمندان به دفتر جنبش رسیده است که به تدریج و تا رسیدن به یک نتیجه گیری اصولی درباره این کانون که به سرنوشتش علاقمندیم چاپ خواهیم کرد. این مطلب را دوست ما احمد شبانی از شاهرود فرستاده اند و نامه های دیگری که از شهرستان های مختلف دارم شان میدهد بسیارند از ادبخواهانی که نسبت به سرنوشت کانون نویسندگان علاقه دارند.

صحت از کانون، هر چند که عضو نش نبوده ام، ولی همیشه بعنوان یک صدای مقاوم و گویا جدا از آنچه که در این اواخر پیش آمد، تأیید کننده اش بودم و وجودش را بعنوان سازمان - نه سیاسی، بل فرهنگی، محترم میسردم و حالا خواهان آنم که آزاد در کسوت فرهنگی، سیاسی بینم. از آنها به ابتدای سخن شما، ایجاد یک نشست از نویسندگانی که میخواهند، یک واحد صنفی داشته باشند، آنها که حرفشان را با قلم و برکاغذ مینگارند و میخواهند این واحد در تمام ایامهای ناشی از نگاشته هایشان، حمایتشان کند و یاریشان دهد. لابد خواهید گفت: که شاید این نوشته ها و نگاشته ها برخلاف مسیر مملکت و یا کانون باشند، خوب، مسلماً چنین پیش آمدی در یک جلسه عمومی باید برای گذاشته شود و اسانسه نیز چگونگی آنرا مشخص خواهد نمود البته با توجه به این نکته که رای تک تک افراد کانون، بایستی موثر باشد و از آنجایی که، نویسنده ها ناهمگونه و متفاوت هستند، نوشته هایشان نیز متفاوت خواهد بود، لذا برخورد عقاید را نباید نادیده گرفت که البته، حقیر کاملاً با برخورد عقاید، همانگونه که گفته اید کاملاً دمکراتیک، موافقم و اینکه این برخورد عقاید نباید در عمل به تقفیش عقاید بدل شود.

در اسانسه ای که انشاء الله نگاشته خواهد شد، مسئله افزایش فعالیت های فرهنگی و هنری، عدم تاثیر عقیده سیاسی در عضویت و چگونگی تشکیل دادگاه صنفی و...

باید آید! اکنون که به دستور رهبر

جنبش
صاحب امتیاز:
مبعوث کاتوزیان
با نظر شورای نویسندگان
سردبیر: اسلام کاظمیه
صفحه آرایی از: حبیب مفتون
نشانی: غرب تهران - خیابان فرصت
شیرازی - تقاطع با اسکندری
شمالی - شماره ۱۵۵
تلفن ۹۷۳۱۸

جنبش
بزودی چاپ سوم.
طلوع انفجار
بقلم
علی اصغر حاج سید جوادی
منتشر خواهد شد
هواداران جنبش کرمانشاه
صندوق پستی ۴۴۸

جنبش
دوران قبل از انقلاب
از ۱ تا ۲۷
در یک جلد بیهای ۳۰۰ ریال
با ارسال ۲۲۵ ریال بشماره
۹۹۴ بانک تهران شعبه کندی
بنام جواد پور وکیل
یک جلد ارسال خواهد شد
نمایندگان شهرستانها مقدار
مصرفی را اعلام فرمایند

جنبش
دوران قبل از انقلاب
از ۱ تا ۲۷
در یک جلد بیهای ۳۰۰ ریال
با ارسال ۲۲۵ ریال بشماره
۹۹۴ بانک تهران شعبه کندی
بنام جواد پور وکیل
یک جلد ارسال خواهد شد
نمایندگان شهرستانها مقدار
مصرفی را اعلام فرمایند

نگاهی به مسائل

بقیه از صفحه اول

توانست کشید. استبداد و فساد با تمام نظام سازمان یافته خود گریخته است و استعمار گنج و دست و پا گم کرده درگیر با مقاومت مردم انقلابی ما است.

انقلاب ایران چنان به سرعت و با مهابت گسترش و رشد یافت که تمام مفرزهای حسابگر جهان مسلط و برقدرتها را در برخورد با خود دچار سرگیجه کرد و از همین راه پیروز شد. هنوز یک سال نگذشته است که فراموش نکرده ایم غرب سرمایه داری چگونه بیبوه تا آخرین لحظه ها این غولی را که از شیشه در آمده بود و در حال شکل گرفتن بود نمی شناخت و آن را انبوهی دود و بخار تصور می کرد و در برابرش می ایستاد و دنیای کمونیسم نیز چون از محبوضه قالبهای کلاسیک خود خارجش می دید باورش نمی کرد. مهمانی رهبر چین را که به دعوت شاه در آن روزهای آخر آمد و تأییدش کرد از یاد نبرده ایم و دعوت شاه را به کشورهای اروپای شرقی و نان و نمک با او خوردن و دکترای حقوق دادن را، و رادیو مسکو را که یکسال پیش در همین موقع قیام هواداران خمینی را یک غائله می خواند و رهبر انقلاب را در رهبری انقلاب ایران بلکه یک روحانی می دانست که در پی به کرسی نشاندن امیال شخصی است و تا دو ماه پیش از پیروزی انقلاب همچنان دم از روابط حسنه با دولت ایران می زد و قیام و محلی اوج انقلاب را اشوهای محلی می خواند.

به این ترتیب شناسنامه انقلاب ما نشان از عدم وابستگی دارد و تکیه بر فرهنگ ملی و میل پاره کردن رنجبرهای ستم و شکستن سد فساد و استبداد و استعمار و رسیدن به استقلال و آزادی.

اما این سرعت گسترش و رشد و پیروزی انقلاب اگرچه متناسب با گسترش ظلم و استبداد و فساد حاکم بود و «برابر نهاده» آن، ولی همین عکس العمل شدید فراگیر در حالاتی خود می تواند پس از دوران پیروزی زمینه ضعف هائی در راه ساختمان جامعه آینده باشد.

جامعه ای که بیش از دو نسل آن زیر سر نیزه استبداد حاکم از شرکت آزادانه در تعیین سرنوشت خود باز داشته شده است و دور از تمرین و خودسازی برای شرکت در بحث و گفتگو و انتخاب نگهداشته شده است، اکنون چون سیل هر چه مانع در راه می بیند از جا می کند و درهم می کوبد و همچنان مردانه مقولمت می کند. فراسوش نکیم که این مقاومت با نفوذ کلام حیرت انگیز شخص رهبر انقلاب رهبری می شود، همچنانکه خود انقلاب نیز با همین رهبری به نتیجه رسید، وگرنه در بیست و پنج سال اخیر جز یکی دو مورد استثنائی تمام تغییرات در جهان که به استقلال یافتن و تغییر رژیم های بیش از چهل کشور مستعمره انجامیده است و اضافه شدن اینهمه عضو تازه به اعضای سازمان ملل، همه، چه چپ و چه راست از راه کودتاهای نظامی بوده است و نه انقلاب، چنانکه این اندیشه پیش متفکران انقلابی جهان به صورت جنی مطرح شده است که آیا رشد تکنولوژی و نیروی اسلحه، لزوم تجدید نظر در تئوریهای انقلابی قرن نوزدهم را به وجود نیابوده است؟

نیروی اتکالی به نفس و رشد شخصیتی که دستور انقلاب ایران است، به فرد مردم این شخصیت و اندیشه را القا کرده است که همه می توانند مستقیماً در تعیین سرنوشت خود دخالت و مداخله کنند.

که بیان شد و ایجاد معیارها و ضوابط به وجود آمدن چنین فضای سالمی در راه بهر روزی مردم انقلابی با توجه به تمام مشکلات و مانع های داخلی و خارجی، مبارزه ضد امپریالیستی و مبارزه برای فرار از تسلط ابر قدرت های جهانی و مبارزه با قدرت طلبی ها و انحصار طلبی ها و عدم هماهنگی ها و قشریگری ها و مبارزه برای مشارکت تمام نیروهای خلاق فکری و دستی در ساختمان جامعه متحول انقلابی، در جبهه داخلی می تواند چنین موضوعی داشته باشد.

ما از دور دستهای تاریخ نیم قرن اخیر در خط سیری مستقیم می انیم. از شانه خالی کردن از زیر بار چارزه ایدئولوژیک ابر قدرت ها، از دوران مبارزات ضد استعماری به رهبری دکتر مصدق و از مبارزات مستمر دوران سپاه پس از کودتای ۲۸ مرداد به اینجا رسیده ایم.

شناخت جامعه انقلابی امروز را برای راهیابی های آینده از وظایف خود می دانیم و یک لحظه از بحث و گفتگو و نظارت و شهادت تاریخی که در آن بسر می بریم نباید غفلت کنیم.

به جز و مدهای جالب توجه پس از انقلاب بنگریم. انقلاب کردیم برای طرد استبداد و عوارضش که فساد و اختناق بود، انقلاب را ادامه می دهیم برای دست رد زدن به سینه ی سلطه امپریالیستی ابر قدرت ها، همه در این دو موضوع مبارزه یک نفس و یکدل و یکزبانیم و همه در این راه پشت سر امام، پشت سر رهبر انقلاب ایستاده ایم، اما در امور دیگر که بی واسطه به آن دو موضوع اساسی انقلاب پیوند دارد چه اختلاف نظرها که نداریم...

انقلاب به مناسبت عمر کوتاهی و به مناسبت سرعت گسترش و پیروزی بجز رهبر اصلی، گروهها و رهبران آینده و آزموده و شناخته شده متناسب با عمق و وسعت انقلاب و متناسب با سازمان یک جامعه را به وجود نیابود و صحنه مبارزات یکسویه ضد استبدادی - ضد استعماری در سطوح بالا و متوسط رهبری چه زود تبدیل شد به صحنه جنگ قدرتهای گوناگون و بحران رهبری.

به تعداد آلمانی که شناخته و ناشناخته بر کرسی امور اجرائی پس از انقلاب تکیه زدند و چه زود تعادل خود را از دست دادند نگاه کنیم. به بحران رهبری و رقابتهای ناسالم و انحصار طلبی های درون سازمانی انقلاب نگاه کنیم. اگر نفوذ کلام بی مزاج رهبر انقلاب نباشد چه خطری بزرگتر از این عدم هماهنگی ها سرنوشت انقلاب را می تواند بازیچه قرار دهد؟

این بحران خوشبختانه هنوز به توده های وسیع سرایت نکرده و در سطح مدیران باقی مانده است و این یکپارچگی مردم درآمده از فرهنگ اسلامی حاکم بر انقلاب است و نفوذ رهبری آن. وقتی دیکتاتوری سپاه گذشته مخصوصاً در ۲۵ سال اخیر خود فرهنگ و رسم و عادات روشهای شرکت در سرنوشت را در توده های مردم به وجود نیابود و از ایجاد آن به شدت جلوگیری کرد، فرهنگ مقلد و مقلد بودن مذهب پر توده ها حاکم است و همین فرهنگ در دو خط اساسی حرکت ضد استبدادی - ضد استعماری مردم را از عمق اجتماع به میدان مبارزه کشانده است.

یک محقق در تهران با بیش از پنجاه نفر از رای دهندگان به فرآینوم قانون اساسی مصاحبه کرده بود که همه رای سبز و موافق داده بودند. بدون استثنا همه جوابها در برابر اینکه «قانون اساسی چیست این بود که هر چه امام بگوید اما پیش از سی نفر از رای دهندگان مخالف همه می دانسته اند قانون اساسی چیست و می دانسته اند با کدامیک از مواد آن مخالفت و چرا مخالفتند.

چرا باید چنین باشد و چرا باید طوری عمل شود که آن سی نفر هم رای موافق ندهند و بین این دو گروه یگانگی به وجود نیاید؟ این خود یک موضوع اساسی بحث است.

پس از پیروزی انقلاب تا چند روز پیش آنچه ما شمرده بودیم نزدیک به صدو پنجاه حزب و گروه اسلامی و غیر اسلامی اعلام موجودیت کرده بودند ولی روز دویز روزنامه ها از قول وزیر خارجه اسبق انقلاب نوشتند که ایشان گفته اند اکنون بیش از ۱۳۶۰۰ حزب و گروه در ایران مشغول فعالیتند و که امیدواریم این رقم یک اشتباه چاپی باشد» و این را روزنه ی امید برای پیشرفت انقلاب دانسته اند. عجیباً... چگونه می توان یک بسیاری اجتماعی را شانه سلامت دانست.

در مراحل تمام گروهها و احزاب قدیم و شناخته شده نیز در فعالیتها و در این میان بعضی دوستان از ما پرسند شما نیز که راه خود را ادامه راه مصدق می دانید چرا با سایرین تاکنون زیر یک پرچم جمع شده اید؟ جواب اینست که ما با میراث سیاسی مصدق نه یک برخورد مکانیکی داریم و نه برسرفره میراثی مستمان آماده لقمه گرفتن است. ما پس از آن، تجربه پانزده خرداد ۱۳۲۲ را هم دیده ایم و می شناسیم.

هنوز عده ای می نویسند یا در مصاحبه هائی می گویند و از وسایل ارتباط جمعی پخش می شود که در مبارزه با امپریالیسم عیناً همان شیوه های اقتصاد بدون نفت و عیناً همان کارها و شکردها را می توان بکار بست.

واقعیت اینست که ما از خواب اصحاب کیف برنخاسته ایم و در این ۲۵ سال گذشته چشمانی شاهد و ناظر داشته ایم.

در دوران مصدق مقابل ما سیاست استعماری انگلیس بود و آمریکا تازه داشت وارد بازار سیاست و سود نیابود و صحنه مبارزات یکسویه ضد استبدادی - ضد استعماری در سطوح بالا و متوسط رهبری چه زود تبدیل شد به صحنه جنگ قدرتهای گوناگون و بحران رهبری.

به تعداد آلمانی که شناخته و ناشناخته بر کرسی امور اجرائی پس از انقلاب تکیه زدند و چه زود تعادل خود را از دست دادند نگاه کنیم. به بحران رهبری و رقابتهای ناسالم و انحصار طلبی های درون سازمانی انقلاب نگاه کنیم. اگر نفوذ کلام بی مزاج رهبر انقلاب نباشد چه خطری بزرگتر از این عدم هماهنگی ها سرنوشت انقلاب را می تواند بازیچه قرار دهد؟

این بحران خوشبختانه هنوز به توده های وسیع سرایت نکرده و در سطح مدیران باقی مانده است و این یکپارچگی مردم درآمده از فرهنگ اسلامی حاکم بر انقلاب است و نفوذ رهبری آن. وقتی دیکتاتوری سپاه گذشته مخصوصاً در ۲۵ سال اخیر خود فرهنگ و رسم و عادات روشهای شرکت در سرنوشت را در توده های مردم به وجود نیابود و از ایجاد آن به شدت جلوگیری کرد، فرهنگ مقلد و مقلد بودن مذهب پر توده ها حاکم است و همین فرهنگ در دو خط اساسی حرکت ضد استبدادی - ضد استعماری مردم را از عمق اجتماع به میدان مبارزه کشانده است.

جناح بود، جناح اصلی از حوزه مسجد بیرون نمی آمد و جریان ضعیفتر آن که در ابتدای کار، با مصدق و در انتها بر مصدق بود.

۵ - جریان اصلی مبارزات ضد استعماری - ضد استبدادی را جبهه ملی به رهبری دکتر مصدق هدایت می کرد که مرکب از احزاب و گروهها و مردان سیاسی مختلف بود، و از مواضع مختلفی دفاع می کردند ولی در مبارزات ضد استعماری وحدت کلمه داشتند اما وقتی مبارزه ضد استعماری بطور جدی با مبارزه ضد استبدادی علیه شاه توأم شد، با توجه به تجربیات گذشته نزدیک از حادثه آذربایجان و با وحشت از توسعه و نفوذ حزب توده و شوروی در این جبهه شکاف افتاد. جمعی از مصدق جدا شدند و جمعی ماندند اما در بطن جبهه ملی میان آنها که تا انتها با مصدق ماندند، یک جریان سوسیالیستی منشعب از حزب توده و در برابر حزب توده نیز بود بنام «نیروی سوم» که پایگاهی بین دو امپریالیسم می جست و با آنکه مشابه آن تجربه اشعاب از انترناسیونالیسم را اولین پرچمدار بود ولی به عنوان نمونه مشابه خود در جهان فقط یوگسلاوی را داشت و در داخل طی دو سه سال مبارزه موفقیت های مردمی چشمگیری به دست آورد.

استعمار هم همان استعمار کلاسیک بود یعنی جریان سلطه بر کشورهای غیر صنعتی و استفاده از مواد خام ارزان و در اختیار داشتن ماشین و تبدیل مواد خام به کالای ساخته شده و فروش آن با قیمت گران به همان ارزان فروشان مواد خام. به این ترتیب جریان سیاسی آن روز نسبتاً ساده و قابل بررسی آسان بود.

اما امروز جهان تغییراتی اساسی و حیرت انگیز کرده است. رشد تکنولوژی اعجاب اوراست. شیوه های استعماری ساده کلاسیک تبدیل به شیوه ها و شکردهای پیچیده نواستعماری و صدور سرمایه و صنعت وابسته به کشورهای غیر صنعتی و امحاء کشاورزی این کشورها برای ادامه سلطه شده است. چین پهناور که با شوروی بود جدا شده و در برابر شوروی ایستاده است. نه تنها چین که بسیاری از کشورها و مهمتر از همه احزاب کمونیست اروپائی از شوروی جدا شده اند شیوه های تفکر فلسفی و اجتماعی متنوعی جهان را گرفته است. بجز اروکمونیسم، جریان فکری فلاسفه جدید اروپا دنیا را به خود متوجه کرده است. امپریالیسم انگلیس مستعمرات پهناور خود را از دست داده و امپریالیسم مهاجم آمریکا شکست ویتنام را پشت سر گذاشته است. در همین منطقه خاورمیانه آن روز در مصر هنوز فاروق حکومت می کرد و تحت تاثیر مبارزات ملی ایران کودتای نجیب فاروق را برانداخت. در عراق عبدالله و نوری سعید و در افغانستان محمداظهر شاه حکومت می کردند. اسرائیل تبدیل به این درنده خوی مهاجم شده بود و

فلسطینی ها اینچنین مبارزه را تا مرز قهرمانی به پیش نبرده بودند. در ایران کشاورزی معدوم نشده بود و صنعت وابسته به وجود نیامده بود و فرهنگ و اقتصاد مصرف تازوآیای روستاها نفوذ نکرده بود و تعداد دانشجویان از ۱۲ هزار نفر آن روز به نیم میلیون امروز بالا رفته بود.

از همه مهمتر روحانیت که به تعلیم واجبات و مستحبات در گوشه ی مساجد قانع بود امروز شراعدار کشتی مبارزات سیاسی شده و در تمام مسائل تخصصی و غیر تخصصی خود را حاضر و ناظر می داند.

اینها و صدها تغییر دیگر و صدها معلوم و مجهول تازه دیگر آیا نباید ما را به این اندیشه وادار که قالبهای ۲۵ سال پیش قابل استفاده برای تمام تصمیم گیریهای سیاسی نیست؟ ما همچنان مثل دوران مصدق به یک سیاست موازنه منفی و استفاده از تضاد میان نیروهای مهاجم جهان هستیم، ولی در همین جریان انقلاب از روزهای قبل از پیروزی تا امروز ملاحظه کنید که یاران نزدیک و سالخورده دکتر مصدق که روزگار را به همان منوال می دیدند دچار چه رذرونی ها شدند.

از سوی دیگر در جناح مارنسیستی مبارزه که آن روز فقط حزب توده را داشتیم که از هیچ ضربه ای برپیکر مبارزات مصدق روگردان نبود، امروز بیش از ۲۶ جریان مارکسیستی در ایران می شناسیم، اعم از وابسته و غیر وابسته، اما حزب توده مارکسیست که آن روز در مقابل مبارزات مردم بود، امروز چنان می نماید که از هر روحانی مسلمانی مسلمانتر است و چنان با تمام امکانات و بودجه وسیع نسبت به رهبری انقلاب تسلیم نمایی می کند و مبارزات ضد امپریالیستی را از محاسبات پیچیده خود فقط به مبارزات ضد امریکائی و ضد کارتری تبدیل می کند که اگر انقلاب زبیرنای اقتصادی - سیاسی ضد امپریالیستی غافل شود باز همان سؤال دوران دکتر مصدق مطرح می شود که آیا به سوی سلطه یک شیبه فاشیسم پیش خواهیم رفت یا به دامن ابرقدرتی دیگر خواهیم افتاد...؟

مطالعه کم و کیف و خواستهار پایگاه طبقاتی گروه های مارکسیست از وظایف ما است و مطالعه در باره علی چند پارچگی مارکسیسم که چرا و چگونه در درون یک مکتب اینهمه شاخه های عقیدتی و عملی به وجود آمده است و اینکه این چند پارچگی آیا ریشه در اختلاف نظر در زمینه تطبیق تئوری با عمل دارد یا علی چون وابستگی ها و نوع وابستگی ها یا عدم وابستگی ها می تواند داشته باشد، و در حال این چندگانگی بازتاب ایجاد چند گونگی های جهانی در جهان کمونیسم است که در دوران دکتر مصدق فقط یک گونه آن وجود داشت.

فقط جهت شهرستانها

انقلاب پرتغال و چاب دوم عربستان بی سلاطین ترجمه

بهرام افراسیابی بترتیب رسیدن فورمهای درخواست از

نیمه دوم دی ماه پست می شود

آدرس کامل

نام کتاب

تعداد

برای انقلاب پرتغال مبلغ ۱۳ تومان و چاب دوم عربستان

بی سلاطین ۵۰۰ ریال به حساب شماره ۳۷۲۰ بانک

صادرات شعبه ۷۵۶ تهران واریز نموده، رسید آنرا همراه

با آدرس دقیق خود به هفته نامه جنبش بفرستید.

جواد محبت

فریاد

تا کرانه ی بیداد...

وهم است، یا تجلی ی بیداری؟
این روشنائی غلغله افکن
این هیبت عظیم سرافرازی
این کبریای سبز...
هستی گشوده دفتر اعجاب
هرایتی نهایت زیبایی...
ایکاش بودی و میدیدی؟
گفتم، گذشت و رفت، ولی سخت ناروا
از من مگیر سادگیم را بمن ببخش
: - چشم تو بود حنجره ی بانگ اشتیاق
جان تو بود جلوه ی شیدایی
پای تو بود نغمه ی پرواز
من، کوله بار یادتو بودم

از ابتدای دره ی «شالان»
تا انتهای جنگل «ریزاب»
گامی فراتر از تخیل و تصویر
ذهنی نشسته در تب شیون
عمری هزارساله طلب میکرد!
حسرت به آرزو متبسم
آهسته گفت: دست کم اینقدر...
- من با کدام واژه، اینهمه خوبی را،
در ذهن خوابهای تو تصویر گشوم؟
آنقدر پرشکوه و شگفت انگیز
آنقدر خوب، که عاشق وار
در خلسه های شیفستگی، مرگت آرزو!
جانیکه باز حکم تو فرمان نمی برد
جانیکه در زلال هوایش
ایجاب شنشسوی رذالت هاست
جانیکه جسم آینه ی روح
جانیکه هر وجود، خدانیست.

تنگ غروب، راه، به بن بست میرسد
ما، میهمان سفره ی شب بودیم
در حلقه ی سماع دراویش
شوردف و عوالم جذبه
پالایش علایق فردی
آه ای خروش سرکش کین

امداد!

با «غرب» فتنه ساز، بگوئید
«شرق» بزرگوار، هنوز آسمانی است.

یادت بخیر، گمشده ی من
در ساحت مقدس وین خلوت عزیز
باتو شب نیایشم آغاز میشود
تا شهر صبح، راه دراز است
حالی، من و تو، فارغ و بیتاب
یاران، اسیر خواب

خوش بود، خوش گذشت
چشم ستاره ی سحری، در سپیده خفت
چشمان من، هنوز، ترا برسان

فرصت همیشه هست، همت کو؟

همراه، گفت، رسیدیم
- امان پاک مادر «الوده» ***، دیدنیست
رودتیه شهر، از اینجا گرفته پا
مادر، نیابناکی شبنم
فرزند آنهمه الوده
ماندیم، خیره، غرق ستایش
در سایه سایه امن چناران دیرسال
هنگامه ای زرویش جاری!
ای جان آزمندا!
لختی، درنگ کن، که نیاشویی
قلب بلور واره ی سرچشمه، نازکست

پاییز مهربان
برگی به پیشواز، فرستاد
لب، در سپاس، پیشقدم بود
جنگل، ز برگ و بار
افشاند دستهای بلوغ نیاز را
خود را رها کنید، بر این بستر...
شوریده ای که هیچ سراز پا نمی شناخت
غلثید، مثل برگ خزان، - در هجوم باد -
تا مرز پرتگاه،
نگذاشت، دست دوست، دریغا...

در بهشت خوابگونه ی یاران
شیواترین مجال ترنم، نهفته بود
آوازه های سرکش زندانی
پیچید، در سکوت
فریاد... تا کرانه ی بیداد
: - ای شوکت گرامی آزاده
تا راندن شغال شغالان شهر شهر!
در یورش، بزرگ پلنگان کوه تست

با آخرین غریوسپاس ایستاده ام
در آستانه تودیع
هر چند از حریم تو ای عارفانه خاک
یارای بازگشت، ندارم
اما، بگو چکار کنم، اضطرار، را؟
ما با همیم، مثل نیاز گیاه و آب
مادر همیم

مثل هوا و فضای دشت

ما از همیم

مثل آتش و گرمی
در این کتاب اگر چه فصولی نخوانده ماند
بگذارد، بگذریم، صفای تو پایدار
دیدار!

تا

بهار...

آذرماه ۱۳۴۹

x و x - نام دوپاره خاک بهشتی، در جرمه کردند غرب

x x x - آشغور قصر شیرین.

فوت یک همکار

صمیمی

با تأسف مطلع شدیم که آقای مرحوم علی
علاتی همکار مؤسسه اطلاعات که از
جهتی همکار ما نیز بود هفته گذشته همراه
پدر خود در بازگشت از بهشت زهرا قربانی
یک حادثه رانندگی شدند. ما این ضایعه را
به بازماندگان و دوستان ایشان صمیمانه
تسلیت می گوئیم.

مجله

تکاپو

اقتصادی - سیاسی - صنعتی

هر دو هفته روزهای

دوشنبه

نخستین شماره: دوشنبه ۲۴ آذرماه

و درد دل یک زن

بقیه از صفحه ۳

کرده و دارد بزرگمان می کند پسر را از ۲
سالگی و دختر را از ۷ سالگی به پدر. همان
پدر عیاش اسیر امیال دل، همدتا و بچه ها
را زیر دست زن پدراهای گوناگون قرار دهد.
نه غیر ممکنست فکر نمی کنم حتی گربه هم
بچه اش را به کسی بدهد چرا بجای قدم به
پیش گذاردن گامها را به پشت بر میداریم؟
بجای این قانونهای غیر عادلانه بیایید بیشتر
به زن بال و پر و مقام بدهید در زندگی و
خانه و مال شوهرش شریکش کنید چون
اوست که تمام افکارش بدنبال یکی را دو تا
کردن است و تمام وقتش را صرف نگهداری
اثاثیه و لوازم منزل می کند و با چه علاقه و
زحمت و صرفه جوییها سعی می کند تا خانه
و کاشانه زیبا و راحتی برای شوهر و
بچه هایش درست کند و بکمر تپه آقا با گوشه
چشمی که دلش را لرزاند تمام کانهای
آرزوی او را بران کند و طلاق نامه را بدر
منزل فرستد قبل از اینکه خیلی دیر شود و
جانهای عزیز از بین برود باین مسئله
رسیدگی شود چقدر خودسوزیها و
خودکشی ها که بخاطر هوو انجام شده و
همه ما بیاد داریم.

آذر مرتضوی

نگاهی به مسائل

بقیه از صفحه ۶

دور کردن آن از اندک بینی ها و
انحصار طلبی ها مبارزه می کنیم.
تاکنون حوادث قدم به قدم درستی
حرکت ما و دید ما را ثابت کرده است
و یقین داریم که با کم کم فرو نشستن
التهاب و سرکشی عمومی، نیروهای
انقلابی به حقانیت ما متوجه خواهند
شد و این مهم بسته به میزان و روش
فعالیت ما خواهد بود.

آنچه امروز برای ما هر لحظه
ضروری تر از لحظه پیش به نظر
می رسد، تحلیل های پویایی و درست
و واقع بینانه مسائل با توجه به یک
جهان بینی روشنگر است و بردن این
تحلیلهای به میان توده مردم و ایجاد
محیطی سالم که تمام نیروهای متفکر
و کارآمد ایرانی در کنار انقلاب و در
صف انقلاب مردم ایران قرار گیرند.

طور دقیق بشناسیم که چرا در زیر نام
مکتب اسلام نیز بیش از پنجاه گروه
و حزب کوچک و بزرگ، مسلح و
غیر مسلح فعالیت می کنند و حتی در
مقابل یکدیگر موضع گیری می کنند.
باید مکتب اسلام و تشیع و تسنن را
بشناسیم و از مایه های عمیق و
انقلابی آن که با تکیه بر سنتی هزار و
چهارصد ساله این چنین حیرت انگیز
توده های آرام مردم را به میدان مبارزه
کشید آگاه شویم و در پیچ عمومی
در راه ساختن کشوری آباد و مستقل
و آزاد از این مایه ها الهام بگیریم.
با توجه به اوضاع و احوال
اقتصادی و تاریخی و سیاسی،
حوادث ناگزیر آمدنی و رفتنی اند.
جامعه در حال تخمیر و تحول و
شکل گرفتن تازه است و این میان ما
که به اصالت این مبارزه اعتقاد
داریم، در داخل انقلاب با تکیه به
یک جهان بینی واقع گرایانه در پی
بیراستن انقلاب از علتهای هرز و

فراموش نکنیم که پیش از
پیروزی انقلاب و در آن دوران
وحشت فقط جنبش بود که یک دفتر
سیاسی خود را اختصاص به مطلبی
داد زیر عنوان «حزب توده هم باید
فعالیت کند» چون ما معتقدیم که به
مصداق «فیشرعبادی السدین
یستمعون القول و یتبعون احسنه» باید
مردم آزاد باشند در شنیدن هر عقیده و
انتخاب بهترین آنها، و تا عقاید گفته
نشود شنیده نخواهد شد. ما معتقد به
اصل وجود تنوع افکار در جامعه
هستیم. منتها یک سیاست و مدیریت
مستقل ملی در جامعه است که
می تواند با وجود آزادیهای اساسی
جامعه را در کمال استقلال به پیش
برد و با توجه به آرای مختلف خود را
اصلاح کند.
همچنین ما باید با شناخت عمیق
مکتب اسلام که محرک اصلی
انقلاب و پیروزی مردم بوده است
خود را هر روز مجهزتر کنیم و به

